

ببین خالق و وجهان رنگین فرمای گل و ریحان

۵۵۲۵۰۲۳۵

نسخه برادر افغان و خان التماس ششی ساکن بیدر الهموم



با تمام سید برهان الدین

در طبع برمانیه مخاوی مکان کبیم الد و جواقع حیدر آبادی طبع شد

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد حمد خالق و دود و درود نامحدود و بر العاقبت محمود و صلی الله و آله و صحابه جمیعین
 اما بعد آنکه هیچدان امیدوار شفاعت محمد قادر خان منشی تخلص ساکن بیدر
 که کتا بهای تواریخ بنده و کنش را هم دارد مجلی از آن موسوم تواریخ خنده
 مشتمل بر کیفیت صوبه فرخنده بنیاد حیدر آباد مشتمل بر سده تفریق در اقصای
 بقلم می آر و کیفیت صوبه فرخنده بنیاد حیدر آباد اول نسبت و دو سرکار
 سرکار محمد نگر عرف گول کنده سرکار بهونگیر سرکار دیور کنده سرکار
 نلکنده سرکار کولاس سرکار پانگل سرکار کویل کنده سرکار گن سرکار
 ایکنندل سرکار آرامگیر سرکار کهیم مٹ سرکار ورنگل سرکار فضلی نگر سرکار
 مصطفی نگر سرکار چهللی بندر پٹن سرکار راجبندری سرکار نظام پٹن سرکار
 یکان الماس سرکار چلکه تفریق دوم کرنا نلک حیدر آباد که بست و یک سرکار
 دار و مهر و قسمت بالا گهاٹ و پایین گهاٹ که اما بالا گهاٹ پنج سرکار دارد
 سرکار سد جوٹ سرکار کورم کنده سرکار کهیم سرکار کبخی کوٹ سرکار کوٹی
 سویم پایان گهاٹ که شانزده سرکار را و دیگر سرکار تلنگانه سرکار پالم سرکار
 کوٹ سرکار دیور سرکار جگدیو سرکار چنگل پٹ سرکار ترچنالی سرکار
 بیجا نگر سرکار دور و دارنه سرکار کبخی سرکار چند گیر می در باستانی زبانی
 قلعه گو لکنده پانگل نام بود بعد از آن گول کنده موسوم گشت و عصر سلاطین

قطب شاه نامش قلعه محمد نگر شد در ابتدای سابق قلعه خور و برکوچه بود
 بعد از آن در عصر سلطان قلی قطب شاه برگردان فضیل دیگر وسیع و رفیع
 بنا کرده در عصر سلطان عبدالقدوس قطب شاهی کوچه دیگر فضیل مرتفع تیار شده
 شامل بقعه گردید و سلاطین قطب شاه با محمد قلی قطب شاه اندرون قلعه
 مذکور سکونت میداشتند هنگامیکه محمد قلی قطب شاه شهر حیدرآباد بقلعه
 کردی قلعه در ۹۹ هجری بمیدان سبز نزار بنا کرده سکناى قلعه در آن
 آباد شدند تا اینجا از تواریخ قطب شاهی نوشته شد اما در تواریخ فرشته نوشته
 که محمد قلی قطب شاه در اوایل برپا گشتی نام طواف که تعشق داشت بنام آن
 نام این بلده بهاک نگر نهاده بود و بعد سه ده سال از آن نام پشیمان شده
 بنام نامی واسم گرامی حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه موسوم بحیدرآباد گردانید
 چنانکه این مولف در رباعی گفته رباعی نهصد و نود و دیگر هشت سال
 محمد قلی شاه فرشته قال بنای بلده حیدرآباد کرد -
 جهانی چه گل در دی آباد کرد شهر پناه را مبارز خان بنا نهاده
 بسبب برهمی خان مذکور هم کار مانده بود پس از آن نواب مغفر نواب
 نظام الملک آصف جاه علیه الرحمته والرضوان با تمام رسانیده مرتب فرمود
 ذکر سلاطین قطب شاهی و لا ذکر سلطان قلی قطب شاه عرف بری ملک که
 نوکر سلاطین بهمنیه بیدر بود بعد از آن بادشاه شد در تواریخ فرشته ذکر قطب شاه
 بنایت مختصر است اما این مولف از تواریخ قطب شاهی و تواریخ دیگر فراهم
 آورده محلی از آن بر صفحه اعلان می نگار و نسب نامه سلطان قلی قطب شاه
 بن امیرزاده پیر قلی بن امیرزاده آوند بن اسکندر بن فرایوسف بن فرامحمد
 بن امیر فرایورش بن فرامطور فرامهم پیرم بن فرایورش بن امیرزاده

روزی در مسجد جامع قلعه گول کنده برای نماز رفته در نماز عصر مشغول بود چون
 در الوقت غیر از چند خدمت گار بخدمت سلطان نبودند محمود و جدهانی فرصت
 یافته بر تن آن شهید را بپوشیدند و سه زخم زده بدیقه شهادت رسانید پس
 آن سلطان شهید را در لنگر فیض اثر که از محاشات او بود برده مدفون ساختند
 این واقعه بروز دوشنبه دویسم جمادی الثانی سنه ششم هجری رونمود ایام سلطنت
 او شصت سال از آنجمله شانزده سال به نیابت سلطان محمود بهمنی و چهل و
 چهار سال سلطنت گذرانید عمر او نود سال ذکر سلطنت جمشید قطب شاه
 بن سلطان قلی قطب شاه شهید نوافقه مقدمه چون ستم رسانی سیر محمود و
 چنین نیک حرامی کرد فی الفور شاه زاده جمشید خان که بغیر موده پدر بزرگوار
 در قلعه محبوس بود در شتافته بند از پای او برآورد و به استقلال بالتاق
 بعضی از اهل فتنه بر خویلی ملک زاده قطب الدین که با ستم ولی عهدی موسوم
 بود و فتنه نیل در چشم جهان بین آن شهزاده مظلوم کشیدند بعد از آن شهزاده
 جمشید خان بر تخت سلطنت نشست و در بندوبست ممالک و ترتیب سپاه
 استقامت رعایا پرداخت و در ممالک محروسه خطبه و سکه بنام نامی او خوانده شد
 سپس از آن جمشید قطب شاه قصد برادر که هر خود شاهزاده ابراهیم ساخته
 فرمان طلب بنام او بجانب دیور کند که بنا بر دفع کید رعایا و بنا بر
 مصلحت پدرش سلطان شهید بکان بود روان گردید شاهزاده ابراهیم
 آگاه گشته با مخصوصان خود غریمت محمد آباد بیدر نموده ملک امیه برید ماغرا
 و احترام او کشیده نزد خود داشت و عساکر متفرقه خود فرستاد و در
 صورت امداد اعانت شاهزاده ابراهیم را داده نیز ناگانه نموده و بناب
 گو لکنده لشکر کشیده محاصره کرد جمشید قطب شاه متعخص گردیده مشغول

جنگ و جدل گردید ملک امیر برید سحر برادر خود خان جهان برید سحر چال
 پیش برده نزدیک بود که قلعه را متصرف شود در این اثنا شاه طاهر پسران
 نظام شاه با مادر جمشید قطب شاه متوجه قلعه گول کنده نمود و نظام شاه
 در اثنای راه نرودی بکوهی آمده جنگ کرده آن قلعه را که از قدیم باب و گل
 تیار بوده بتصرف قطب شاه آورد ملک برید باستماع این خبر از محاصره قلعه
 گول کنده برخاسته از راه اژکی روانه بیدر گردید در اثنای راه از شهر اژ
 ابراهیم درخواست اسب و نیل او که بهتر بود نمود و شهر اده ابراهیم از ملک
 برنجیده روانه بجایانگر گردید رام راج والی بجایانگر آن شهر اده را با عزا
 و احترام طلبیده نزد خود داشت شهر اده چند سال در اینجا بوده بعد چندی
 بر پشت سلطان جمشید قطب شاه قرعه سرطان نمود ارشد و از سموم آن حرارت
 کل وجودش پیر مردگی پذیرفته پهلوی بر بتر ناتوانی نهاده و روز بروز زانها
 ضعیف بر مزارع او غالب شدند چند اطباء بر حال او پرداختند سودمند نیامد
 پس در شش ماه هجری ازین جهان فانی ملک جاودانی رحلت نموده در جوار
 خنجره سلطان قلی قطب شاه الدبزرگوار خود مدفون گشته مدت سلطنت جمشید
 قطب شاه هفت سال و کثری بود آن خسرو جنت سکان با انواع فضیلت
 و کمالات ممتاز بوده و گاه گاه شعر میگفت این بیات از اشعار اوست باعی
 اسی تبو خستم ملک زیبائی کار عاشق تو یافت بالائی
 کاکل و چین زلف خال لبست هر یک در کسالی رعنائی

رباعی

لی لب لعل بتان باد و خرامت مرا لب میگوان چو سدر جام حرامت مرا
 با سر زلف تو سودای سیاهی دلم این چه سود است که باز زلف چو شامت مرا

مستوجه گول کنده گردید چون نزدیک رسید نایک و اژیان آن قلعه بایش
 کش نمایان بفرسباط برسی مشرف گردیدند ابراهیم قطب شاه و قلعه گرید
 پس از آن بسیاری از اعیان و ارکان دولت قطب شاهی از گول کنده آمد
 حاضر شدند چنانچه در مدت دو ماه چهار هزار سوار مجتمع گشتند عین الملک با جماع
 این معنی متفق گشته اکثر امرا مثل بحیرخان و جگیت را و حاجی خان سرنوت
 را بدار السلطنت کویکنده و داشته خود به بعضی سرداران مثل خداوند خان
 حبشی و عالم خان و اخلاص خان حبشی و قیونخان و سحر خان و تاج خان
 بزم رزم بادشاه قطع منازل نموده بقلعه گهن پوره رسید درین اثنا جگیت
 بموجب حکم عین الملک در گول کنده محبوس بود از نایک و اژیان قلعه در خسته
 بهوای شاهزاده ابراهیم تحریر و ترغیب نمود و همداران اثنا فرمان شاهزاده
 سوصوف بنام نایک و اژیان مذکور نیز صادر شد نایک و اژیان بمحرم مطالعه
 فرمان متفق گشته جگیت را و او را از قیدجات داده از راه دولت خواهی فرستاد
 قلعه گول کنده پرورداختند و جگیت را و او را که خیر خواه عین الملک بود برگزیده
 بجای جگیت را و او را محبوس گردانیدند و بمنزل بحیرخان و اخلاص خان و حاجی خان
 شتافته همه را بقلع رسانیده سرهای ایشان را بر نیزه کرده گرد شهر گردانیدند
 و شاهزاده سبجان قلی خان را مقید ساخته تمام هزاره و اسباب را ضبط نموده
 در ساعت انقضای شش بجای ابراهیم قطب شاه نوشته با سرهای جناب
 خواران بموجب امین خانی روانه درگاه نمودند عین الملک با جماع
 منویم گشته عرض داشت شد بفرستد عافی عفو جرایم و طلب قونامه و امان نزد
 سلطان ابراهیم قطب شاه فرستاد بادشاه پذیرا گشت و فرمود که بعد رسیدن
 بدار السلطنت گول کنده ملاقات شما بوقوع خواهد رسید در این اثنا این

منشی با سربازان خرام خوران و عوفیه نایک و اژیان رسیده بجمعت کما فخره
 و عنایات شاهانه سرفراز گردید عین الملک خلیف گشته بسیاری از اثاثه
 سلطنت را برداشته با پنجهزار سوار و چندی اسیران را در بر رفته از راه کوه لاس
 بسرخد مالک محروسه بدر رفت ابراهیم قطب شاه بعبادت ممتد و خل قلعہ گول کند
 گشته بچخت سلطنت شتمن گردید مدت سلطنت بجان قلی چند ماه بود و ذکر
 سلطنت ابراهیم قطب شاه بن سلطان قلی ابراهیم قطب شاه روز دوشنبه
 دوازدهم ماه رجب ششصد و هجری بر سر سلطنت جلوس نموده و جمع امر از
 نجلاء و نواز شها سرفراز شدند مجلس شاهانه ترتیب یافت شعرا فصیح زبان و
 اشعار موزون و قصاید خوش معنوی و تازیانه گذرانیده نواز شات بادشاهی
 سرفراز گردیدند ابراهیم قطب شاه بتکم مہات سلطنت پرداخته چنان بند و بست
 نمود که در و حصر اخی مادر مالک محروسه او دخل نماند و وزیر و زاسباب شکوه
 دولت شاهی در ترفنی و تراشد بعد چندی ابراهیم قطب شاه بامداد حسین
 نظام شاه روانه کلبرگه شده آن قلعہ را محاصره نمودند علی عادل شاه والی
 بیجاپور رام راج را بملک خود خواست و آواز بیجا نگر با لشکر انبوه روانه شد
 بعد مقابلہ طوفین جنگ عظیم رو داد پس در میان خود با صلح انجامید هر یکی
 بمسقط خلافت خود با مراجعت نمودند ابراهیم قطب شاه بدلا سلطنت
 گوکنده فایز گردید بعد چند سال عادل شاه و نظام شاه بجا لفت زد و ادعلی
 عادل شاه اراده شخیر احمد نگر نمود ابراهیم قطب شاه در امراج والی بیجا نگر
 را بملک خود استدعانموده پس هر سه بادشاه به احمد نگر رسیدند چون
 رام راج با جمعیت بسیار بود حسین نظام شاه تاب مقاومت آن نماند و
 قلعہ احمد نگر با سباب جنگ بقلعہ قدر خود بخشیده بیرون قلعہ پیر جانب در تنگ

دو ماند شکریان رام راج در غارتگری نواح احمد نگر قاصر نشدند که شرح آن
 تواند کرد و اخرا الامرحین نظام شاه آنها را بصلح باز گردانید ابراهیم قطب شاه
 به گول کنده رسید بعد چندی مصطفی خان را بنا بر تسخیر گونڈیر و گونڈیلی
 و آن نواح را روانه ساخت مصطفی خان در مدت یک سال تمامی آن نواح را
 تا سرحد دریائے شورت تسخیر کرده مراجعت نموده ابراهیم قطب شاه به تقمیر قلعہ
 گول کنده متوجه شده آن قلعہ را با استحکام کلی تیار کنانید و درون حصا حویلی
 و دو کاہنا با تمام رسانید بعد چندی حسین نظام شاه باستیصال رام راج کمر
 سعی بسته ابراهیم قطب شاه و علی عادل شاه و علی برید شاه را کمک خود
 طلب داشتہ چنان مقرر شد کہ چاند بی بی دختر حسین نظام شاه و سلک
 علی عادل شاه در آید القصہ چون شادی مذکور بانظام رسید هر چهار بادشاه
 بنظام قلعہ شوالاپور ملاقات کرده بسرحد ممالک رام راج را پی شدند رام راج
 بر این معنی اطلاع یافتہ با یک لک سوار و سہ لک پیادہ و دہ ہزار فیل و کینہا مضروب
 توپ آندہ از طرف ندی کشنا فرو آمد سلاطین اسلام با یک لک پنجاہ ہزار
 سوار و یک لک پیادہ از ندی کشنا عبور نمودہ جنگ عظیم نمودند تا آنکہ رام راج
 شکست یافت اسیر و دستگیر شدہ بقتل رسید و قریب سہ لک مردم لشکر
 او بقتل آمدند و بسیاری اسیر گردیدند غنیمت بسیار با تمامی رام راج و قلعہ
 سلاطین اسلام آمدند این واقعہ روز جمعہ بیستم ماہ جمادی الثانی ۱۰۵۲ ھ بمصر
 از ہمین تاریخ ممالک تامی و کن و رخت تصرف آمد پس سلاطین اسلام بمصر
 خود ہا مراجعت نمودند و در سہ ہجری در پہاول روز جمعہ چہارم شہر
 رمضان المبارک ابراهیم قطب شاه را در ملکہ گول کنده فرزند ندی متولد شد
 نامش محمد قلی نہاوند القصہ علی ابراهیم قطب شاه از راجپندی وقائم کوٹ

تا سرحد دریائے شور تمامی طرف منسوب و تیرت محیط شده و ایره مملکت او
 وسیع گردید و از تعمیرات او از بقاع عمارات و بقلع و احداث بساطین اطراف
 گول کنده و عمارات اندرون قلعه و هم چنین باغ ابراهیم شاه و باغ گلشن
 و لنگر و دازده آقام تالاب ابراهیم پٹن و معموره ابراهیم پٹن که بنام خود احداث
 نموده بود و تالاب کنگره و کتوه بدویل و کالاجو تره گول کنده و ساجد
 مدارس و عمارات عالی مقام که باهتمام السلطان و الامقام تیار شده و تالاب
 حسین ساغر که خاقان زمان زیان دو لکبه هون صرف حفرو سد آن نموده
 و سدی زر گنج و سنگ بطول یک فرسخ و بار قلع و بعض بنجاه در عمه بر کنار آن
 و یا چه بسته و تالاب مذکور باهتمام حضرت حسین شاه ولی قدس سره باهتمام رسید
 لهذا بنام آنحضرت تالاب حسین ساغر مشهور گردید گویند که خاقان زمان و قشیک
 به گلبرگه تشریف برده حسین شاه ولی ملازمت سلطان رسیده بدار السلطنت
 گول کنده تشریف آورده مصائب همت سلطان بر تبه امارت ترقی نمود و بسبب
 نام آنحضرت نیست حسین شاه ولی قدس سره بن اسد اقد بن سید صفی الله
 ثانی بن سید اسد اقد بن سید عسکر اقد بن سید صفی الله و کن میگ بن سید محمد اکبر
 حسینی بن حضرت خواجه بنده نواز حسینی قدس سره در عصر سلطان جمیع اهل فضل
 و هنر از اکناف و مساکین از اقالیم اطراف آمده در بلده گول کنده ساکن شدند
 و هر کس که از فیض احسان او ذلک مایه بود و اهل فضل و علوم مجتسب و حاضر
 شده بمباحثه علوم می پرداختند و آن سلطان مردمی بود شجاع و مستهوش سپاه
 پرور و عادل و معامله فهم از اجناب طبقات ایام باخیر بود و آب و عیب او بجای
 بود که اگر سپهزای طشت هزار در زیر سر گرفته تنها از گول کنده تا ملنگا و از اینجا بنگر
 و بیجا پور رفتی احدی متعرض او نشد و سواد ملنگا نه که ملو از وزدان و ره زمان

بود از آنها نام و نشان نمائده کیفیت انتقال ابراهیم قطب شاه ایست که در
 او آخر عهد بر همین زاده رای را و نام که پوفور عقل حسن شامیل بود منطوق طبع
 ابراهیم قطب شاه گشته در امور ملک و مال مطلق العنان گردید و قریباً هفتاد
 او در نظر بادشاه موصوف از حد زیاده شده و در او آخر ایام حیات بادشاه
 آن کافر نعمت را با لشکر بسیار بر سر تخانه که در عصر مرتضی نگر بود با غلوی کفر
 رفته ساکنانش قهر ساخته موازی یک نکهه چون و بت بسیار از طلا و نقره
 که بعضی بصورت آدمی و بعضی به تمثال شیر و بعضی به تشبیه میمون بود
 بجهت سرکار اشرف منبسط کرده و سدک هون دیگر از مالک وصول کرده با تحف
 و بدایای بسیار منو بجهت خدمت آن شهریار گردید و در وقت گذراندن تحف
 چون نظر آنور بر آن صورت چنان افتاد فی الحال پت محرق عارض ذات
 قدس صفات شده بر بستر ضعف و ناتوانی افتاد و روز بروز مرض استعدا
 یافته هر چند اطباء بمعالجه کوشیدند سودمند نیفتاد و آخر بروز چشمنده بست و یکم
 ماه ربیع الثانی منتهی به جری بعد نماز ظهر بمقام بقا خرامید مدت سلطنتش سی
 و نه ماه عمر شریفش به پنجاه یک سال نرسیده بود و خلائق با دیده های گریان
 و دل بریان بهای نگر فیض اثر مدفون ساختند بادشاه موصوف سخی و عادل
 بود همه روز و خان نعیم او گسترده مینمود بسیاری از اطمینان و نشر به الوان و طلا
 و نقره که گوناگون هزارها خلائق حبیب و کنار از روی مالانال مینمودند و ذکر
 سلطنت محمد قلی قطب شاه بن ابراهیم قطب شاه ارکان دولت محمد قلی قطب
 شاه پیراوزنگ خلافت مملکت تلک اجلاس داوند و نذر و تهیت گذرانیدند

رباعی

که شاه جهان دایما شاد باد دولت خورم مملکت آباد باد

همه نقد گیتی نثار تو باد عروس جهان در کنار تو باد
جمع امراد فضلا بخلعت شانم سرفراز گردیدند و ابواب عدل دفا و بیکانه
عالم و عالمیان مغلوح شد رباعی

نکردی بحکس از ظلم من زیاد قنای گل گشتی پاره از باد
بجز مطرب کسی برهن نبود برهنه کس بجز سوزن بنودی

همان سال در ۹۸۵ هجری بادشاه بنابر تخیر قلعہ گلبرگه روان شد و به لحاظ
نظام شاه احمد نگری بمحاصره آن قلعہ پرداخت قلعه دار از آن جا که نایب
عادل شاه بود چند ماه از بالاسکے قلعہ جنگ کرد چون فوج عادل مشایخ
اور سید صلح شد و فوج نظام شاه با متحد نگرفت و محمد قلی قطب شاه به گوگند
آمد پس از آن بادشاه آق قویونلو شادی صبیح میر شاه میرزا خواستگاری نمود بعد
از جشن شادمانه و مجلس ملوکانه آن گوهر درج عصمت و نجابت نمود و از دواج
خود و او در ۹۹۰ هجری روزی بادشاه بغزم شکار از گوگند به جانب مشرق روان
شد بجهار کردستان از طرف بهر موسی جبار سرسبز آب به دید بلیت

لطیف و دلکش آب و هوا سکے مبارک میسنی قزنده جانی

خواست که در آنجا شهر بنیاد کند پس ساعت نیک دیده بنای آن شهر
سپاوند مشتمل بر چهار راسته و بازار و هر بازار سکے چهار سو سکے مستلوی الاصل
و چهار طاقها سکے رفیع بازارها سکے وسیع و چهار ده هزار دوکان ایوانی
و دوازده هزار محله و صمات و خاقاه و مدرسه و لنگر و میخانه مقرر نموده
و جانب شمالی نزد محل خاصه بادشاهی مستر داد ایوانهای عالی و قصرها
رفیع نمودار ساختند و در حسن ساعات و امین اوقات مجموعه کوچ و بازار و شهر
و محلات را از رنگ و آهنگ به تکلف هر چه تمام تر برآوردند و این شهر قزنده

در اوایل نام بهائیت طوائف بهائیکه نگر کرد بعد سهفده سال به حیدرآباد موسوم
گردید و این شهر فرخنده اثر مجمع فضلاء زبان و منزل مسافران جهان
و مسکن و ماوای اکابران و اعیان بگردید و کثرت خلق و وفور بدایع و صنایع
بدرجه انجاسید که ساخت کوه و دشت و مامون بهمت تصایق پذیرفت و از
حیدرآباد تا قصبه نرگپور و ابراهیم پور و بهونگیر و پٹن چرو که چار سمت واقع
اند مسافت مقدار ده فرسنگ اطراف مجمع قضائی دست و صحرا و باغ و دستان
شماره از کثرت بقاع و ملکش و تراست عمارت فردوس و شش رشک فلک
آختر گردید رباعی

شهری چون بیت در مکه یی یابی تو دور و بر آنچه جوئی
ادھر چه بگوست کم نیابی یابی همه جبر و عنهم نیابی
در بلده حیدرآباد مسجد جامع با تمام رسانیدند و در پهلوی آن مسجد حمامی
در کمال لطافت و پاکیزگی ترتیب یافت و از خانه خامه سنگ هائے
لطیف و لب هائے پاکیزه بجهت صادر و وارو معین گردانیدند و حمامان
خدمت گذار پے فرد و اجرت بخدست ارباب احتیاج مجمل کنانیدن
و موسسین حاضر و مستعدانند قریب بحمام که وسط شهر بود چار طاق وسیع
در ضلع ہر چهار گوشه ان چهارمینا رفیع و سر بلند کشیده و از سنگ آہک
بکمال استحکام و ارتفاع تیار ساختند قریب سه لک ہون صرف آن شد
و در برابر طاق راستی آباء ذاب بنایت طول و عرض و در ہر راستہ و گالری
مسجیح کمال زینت پر و اختہ و بجهت اطباء محبت راستہ شمالی با تمام رسانیدند
و در جنب آن نیز حمامی احداث نمودند اطباء کی مذکور بنی خدمت ابرو و محنت
بمسالچہ مریضان حاضر باشند و مواجب ایشان از سرکار مقرر بود و او ویہ

از دو خانۀ سرکار میرسانیند طلبا به تحصیل علوم و درس خوانی مشغول باشند
و تمامی راعیاش از سرکار مقرر بود و سمت پائین شمالی و غرضی محل خاصه مقبره
بود و آن چهارطاق رفیع که چهار کمان موسوم است و در وسط آن یکپاره در عهد
عرفض و طویل میدان مربع و سطح ترتیب دادند و میان صحن چوبی لطیف
که حالا سوکاحوض میگنید مرتب ساختند و در برابر چهار کمان دیواری بلند
بود و در جوف آن مکان دیوار کمان باستعد و در کمال متانت تعمیر نمودند
و طاقی را که در بجانب مشرق دارد درین ایام کالی کمان میگویند بالائی
آن عمارت رفیعی بنابر نقار خانۀ تیار گردید تا هر صبح و شام صدای نقاره
و نقیر شاهی از آنجا بگوش ساکنان دور و نزدیک رسد و طاقی که در بجانب
مغرب دارد موسوم بکمان شیر علی که در این ایام شیر دل شهر است
در وازۀ دولت خانۀ قرار داده بالائی آن قصر عالی برافراشتند و دو تنگ
خارا شبیه به بعبت هر یک در طول سبت در عهد و بعرض زخامت و دو در
و بر بالا کئی آن تختۀ سنگی دو وازۀ در عهد در نهایت ساخته استوار نمودند
بخاران هنرمند و وازۀ عالی را از جوپ صندل ملاکیه ترتیب داده بسجای
سجده گمرانیند و صفه ایوانی را که اطراف فضای چهارطاق واقع است
منوب بیکلی از امر او خوانین و سرداران نمودند و بفرموده پادشاه مقرر شد
که هر صباح جمیع امر خوانین با تجمل سواری خود و در آنجا رسید چون بدر
دولت سرفایز شوند فرود آید اقدم در دولتخانه گذاشته متوجه خدمت
پادشاه شوند و ایم الاوقات چند فیل مستعد و هر دو طرف درگاه نگه دارند
و یکپاره پیاده مستعد از دو جانب صف کشیده نوبت بنوبت استاده
باشند از بندگان خاص و نفر حبشی بانه از سپاه همیشه و صفه ایوان

متصل بدرد دولت سر اکل حاضر باشند و اندرون درگاه فضلاء و سخی
 بود که جانب جنوبش دفترخانه بادشاهی و طرف غروبش جامدار و بعضی
 کارخانه جات سرکار بود و بجانب شمال دروازه دویم واقع بود و در فضای
 آن صفت و سعی بجهت نشستن جمعی از لشکریان و حوالداران و فیل سواران
 و شب نویسان ساخته بودند و محل سیوم محل محل بود و صفه ایوان عالی
 مرتفع باد و شش نشین زیبا که همه وقت جمعی از سلاحداران انبیا از نوبت بنوبت
 استیاده چاکری مینمودند و محل چهارم چند محل بود و عمارت بیض و دگشت تیار
 ساخته بودند و درین محل نیز جمعی از سلاحداران خاصه بنو کرسی حاضر می بودند
 و محل پنجم موسوم به گلشن محل بود ایوان های وسیع که شک باسی و دگشت تیار
 ساختند و اکثر سلاحداران خاص و درین محل بنو کرسی استنحال می داشتند
 محل ششم صد و صفه بود منازل و ایوانها روح افزا ترتیب دادند و در
 محل جمعی از سلاحداران مقرب و امرا و مردم مقرب خاصه حاضر بوده می ماندند و محل
 هفتم به سجن محل موسوم بود و درین محل عمارت با صفا جمعی از اعیان و اکابر و فضلا
 و اهل اعتبار مقام داشتند و بر جانب شرقی این محل صفه کولانی تخمیناً صد و عه
 همه تر و انواع اطعمه و ایوان اشتر به برآمده بیدریغ کشیده می شد و انواع
 طعامها سخی لطیف و مرغ و ماهی و اقسام حلویات آنچه در فحیله انسان نگذرد
 بر سر خوان حاضر می ساختند هر کس هر چه می خواست خوان سالاران و چاشنی
 گیران میباده و آماده می کردند و هر روز موزی و دوازده هزار نفر از قسم سپاه بران
 خوان گرم احسان خاقان زمان فیض می یافتند از آنجا که طبع داور سلطان
 بعد از دوا و امیل بود حکم کرد و با عمارت که یک ضلعش متصل بمیدان و بازار
 بوده باشد شملبر چند طبقه در هر طبقه کوشک های عالی که از هر خانه و ایوان با

دروازه بخواب میدان بود و باز ارکشاده باشد با تمام رسانیدند تا اگر منطلومی
 راستم رسیده باشد و یا حاجتمندی را احتیاج رونماید زیر آن قصرهای لون آمده
 بیواسطه امر او ارکان و سبب زحمت پرده داران و دربانان عرض احوال
 خویش نمایند ازین جهت این محل به داد و محل موسوم گردانید نقوش پرکار سقف
 و جوارش منقش و رنگین و در پیش این محل ایوانی عظیم و در وسط صحن آن صحنی
 وسیع شصت در عه طویل و در بعضی تیار ساخته بودند با و شاه اکثر اوقات در آن
 محل و بالای آن جلوس نمود و بدو درسی و عدالت عالیه خلافی اشتغال میفرمودند
 و هر کس مرتبه بذات خود و بعضی میرسانید بمقابله خود کامیاب می شد بعد چندی
 با و شاه بنا بر تشیخ کنده می کوته و نیکنده موسوم گردانید غریمت نمود و زمینداران آن
 در اندک مدت عاجز ساخته مالک مذکور بدست آورده قلمه کنده می کوته و غیره تشیخ
 عنایت نمودند و تشیخ خان در آن مالک حاکم بود چنانچه تشیخ خان
 در آن مالک از نعمتات او تا حال بنام او جاریست پس آن موسوم گردانید به سبب
 و نندیا ل جگیت را و و نایک و اژیان منعم سپهر و حیدرخان و خاتمان و ساماجی
 و جمعی از سرداران معتبر را به سپه سالاری مرتضی خان در آن ولایت گذاشته
 منظر و منصور بطرف حیدرآباد و عطف اعیان نموده درین ایام محمد قلی قطب شا
 در کناری موسی که میدان وسیع داشت ندی محل احداث نمود و باندک
 روزی عمارات رفیع و وسیع که گنجایش فیالان و اسپان و سواران و در آنجا
 بود و اکثر دربار عام در آنجا میشد با تمام رسانیدند و بعد چندی چون محمد قلی قطب
 شاه برای سیر و شکار در صحرا مرغزار خوش بهار گذارند و درین اشتغال
 شکار چون وقت دوپهر شد در گرمی آفتاب خواست که بجای سنبه و سطر و در
 آید جاسوسان بعضی رسانیدند که با طرف این کوه جایست به خوش و مرغزار

دککش چشمهای آب زلال روان بادشاه آسنت اسپ جهانیده بر آن
 زمین که دارالخلافت حیدرآباد و کرده است حکم کرد که قصرهای رفیع و ایوان
 های وسیع و راجخانها سازند پس هر چهارچندان حوضهای بزرگ و نهراهای
 آب روان و باغات جنت نشان از دامن کوه تاجیدرآباد ترتیب دادند و
 اندک روزی دیوار و کنگره های آن بنایت رفیع با تمام رسانیدند و وسط آن
 درختان میوه گوناگون و گلرهای بو قلمون نصب گردانیدند و آن عمارات موسوم
 به بنات کهات و آن باغ را باغ محمدی موسوم نمودند و در اینجا درختان بنه
 حلاوت آگین نصب کردند

صفت انبه چکوم که شیرین و لطیف کوزه قند بنات است و معلق بر بار
 درین ایام رای جهان آرای بادشاه نشانمود که چون ندی موسی طغیانی
 می کند مردم را عبور از آن مشکل می شود خلایق که از انطرف آمد و رفت میکردند
 امنیت می کشیدند پس بالائی بالای آن آب تیار می بل شروع کردند و در
 عرض دوازده درجه مستقیم و دوطاق یعنی گمان با بستن کام تمام با تمام
 فریب و دلکه هون صرف آن شده موجب آسایش عالمیان گردید و تا بحال آن
 در حروف صراط المستقیم است و بجز یافته اند و این بل مغرب رویه است
 و عوام الناس بنام بل نروده مشهور است و درین ایام بادشاه تعلقه وزارت
 و کالت خود بسیار پناه مرزا محمد امین که بوفور کامرانی ممتاز بود عنایت
 فرمود و مرزا فرکرانچنان انتظام اموجها تباری نمود که جمعی رعایا و برابا به سودگی
 و فراغت کامران شدند و او تعلقه بند و بستی خود به سوای راو برهن بخشیده
 مستعدی امور سلطنت گردید و در آن ایام غوث سلطان وکیل شاه عباس واکلی
 ایران نرود سلطان آمد چون مراتب اتحاد از دست های قیما بین خصوص سبیب

اتحاد و مذهب شیعه فیما بین آن خاندان مشد بود و تجدید استحکام یافت محمد قلی قطشاه
استقبال نموده در گاه چبوتره قلعه محمد نگر عرف گوکلنده از آن عالی شان ملاقات
کرد و مکتوب شاه عباس بمطالعہ آورده کمال مسرور و متبہج گردید پس اغر بسلطان
تخالیف نفیسل آورده بودند بنظر اشرف گذاریند مثل تاج مرصعہ بیش قیمت با کمر
خنجر مرصعہ مکمل و جہل راس اسپ عربی با زین دلجام مرصعہ و عنان های زلفیت
و موازی پانصد توپ محمل و طلسم فرنگی و خطای دو دوازده جفت قالین کمانی
و چو شقایق دوازده درعہ و دیگر تحف ایران بنظر در آورده بہ تشریفات خاص
و مرام شاهانہ اختصاص یافت مدت شش سال بواسطہ فتنہ و اسخوب مثل بنو
بادشاه ہندوستان کہ بطرف احمد نگر وغیرہ ہم رسیدہ بود رضای مراجبت کمال
نمود و در توقف افتادہ ہر سال دو ہزار تومان کسبوائی انعامات مشارالہ تاعلم
می کردند مخفی نماند کہ چون در محلات بادشاه مکانیکہ بنام امیر علیہ السلام باشند
بنو و بنا بر آن سلطان خواست کہ ایوانی رفیع مشتمل بہ سہفت طبقہ در پہلوئی
و او محمل تیار سازد پس بذات خود با ہتمام آن مصروف مانادہ و راندک مدت
ایوان مرتفع مشتمل بہ منظر نامی منقوش غرفہ بادایوان ہائے منورہ و دلکش تمام
رسانیدہ بہ خدا و او محمل موسوم گردید **بیت**

ز عالی غرفہ ہائش چشم بد دور نقوش طاہرہ چو بیابروے حور
طبقہ ہفتم لاکہ بس رشیع بود بنام آہی محل طبقہ ششم راجہ علی محل طبقہ
ہفتم راجہ حیدری محل طبقہ کہارم راجہ حسن محل طبقہ سیوم راجہ حسین محل کہ دارالک
اقبال دو و تخانہ اجلال بود بجل جعفری موسوی پس نام محل و دوم داول
محمدی محل و علی محل کہ کنایہ از نام اثنا عشر است موسوم گردانید و نام دوازده
امام برین قصر نامی مبارک ترقیم نمودہ کیفیت حادثہ عجیب پوشیدہ نماندہ کہ جمعی

از بزرگان امثل اراده دیدن عمارت نبات کہاٹ نمودہ بے پرواگی
 در نشہ ببالائی انکوہ برآمدہ داخل آئینہ منزل مبارک شدند چون نگاہیانان
 معاقت نمودند آنہارا زد و کوب کردند کیفیت این ماجرا بمرض اقدس رسید
 بہ علی آقا کو تو ال حکم شد کہ گوشمال آن مفسدان بعمل آرد علی آقا عرض نمودہ
 کہ مردم مثل ہرزہ کار بسیار فراہم شدہ اند چون در آن آوان سپاہ مثل
 یمنی سپاہ بادشاہ دہلی بہت خجہ و کن توجہ نمودہ بود و فوج اکبر شاہی در نواح
 احمد نگر با نظام شاہ طرح جنگ انداشتہ بود فرمان ہمایون اکبر شاہی صادر
 شد کہ جمعی مغلان ہرزہ کار کہ جہاں باشند و سودا و معاہلہ با کسی نہ داشتہ
 باشند از شہر اخراج نمایند علی آقا از غور جو اسنے و نشہ شراب بی ملاحظہ
 بہ سرنوبتان کو تو ال خانہ دار ضا داد کہ مرا مشرف شدہ پٹیان و مثل و
 را از شہر اخراج نمایند سرنوبتان و پیادہ ہائے کو تو ال متوجہ کوچہ و بازار گرد
 ہر کس از سوداگران مثل و عربان از جاگیر و غیر جاگیراکہ دیدند مقید نمودند و غوغا
 عام و رو کوچہ و بازار برخاستہ چنین شہرت یافت کہ سرداران خاقان زمان
 بہ قتل غریبان صادر گشتہ ارباب غنا و بی باگان و کن دست بظلم و بیداد
 کشادہ بمال و منال سوداگران کہ حیدر آباد بودند در یک لمحہ بتاراج بردند و کار
 از نیما گذاشتہ بقتل و قید رسید آنچه خواستند از جور و بیداد بجا آوردند آن
 بیچارگان بہر طرف کہ روی آوردند چنان پلازہ ہارشمیر و خنجر اعدای یافتند و انکوہ
 مرزا محمد امین میر حلقہ شاہی کہ جامدار خانہ عامرہ بسراخام مہام اشتغال میداشت
 چون این خبر استماع نمود فی الفور متوجہ ملازمت بادشاہ گشتہ تا آنکہ بادشاہ
 بر بستر آسایش و خواب نگیہ نہ نمود و خدمتگاران از بیدار ساختن خوف و ہراس
 نمودند مرزا محمد امین سبے ملاحظہ و بے تہاشا دروازہ را چنان زد کہ بادشاہ

بیدار شده احوال پرسید مرزا محمد امین کیفیت آن شورش و آشوب بعرض
 رسانید و عرض کرد که آنحضرت از دور کچه باوقصر ملاحظه فرمایند بادشاه بجلدی تمام
 در منظر ایوان رسیده دید که تمام شهر سراسر اشتعال یافته بجز در دیدن و غضبت
 بفرمود باستمکاران پایمال فیلمان نمایند و علی آقا کو تو ال را که بسبب غفلت او
 این حادثه رونموده بود در معرض عقاب و خطاب در آورده حکم شد که اگر
 حالا دفع شر نه نمائی در عقوبت گوناگون گرفتار خواهی شد علی آقا کو تو ال فوراً
 متوجه کوچه و بازار گردید هر کس که از اهل فتنه و فساد بنظرش آمد قتل رسانید
 و نویتیان و پیاده گان کو تو ال خانه که باعث این فتنه بودند چندی را بسبی
 بریده و بعضی را پوست برکنده و چندی را از فیل بسته و بسیاری را دست و
 پا بریده عبرت در کوچه و بازار گردانید تا آتش فتنه فرو نشاند کیفیت شورش
 خدا بنده برادر حقیقی سلطان محمد قلی قطب شاه اینست که درینو لا باغوائی
 مفسدان مزاج خدا بنده از خاقان زمان منحرف گردید پس با اتفاق جمع
 از حوالداران و ردیوان خانه شاه راجو پسر زاده که برادر حسین شاه ولی قدس
 سره بود فرار هم شده خواستند که خدا بنده را بر تخت سلطنت اجلاس دهند
 و خاقان زمان را اسپه رسانند باوصفیکه شاه راجو از میان قبایل سلاطین جاگیر و تنخواه
 مرغوب داشت شریک این مشاوره شد خاقان زمان بوقوع این شورش
 آگاه شد اکثر مفسدان را اسیر و دستگیر نمود و بسیاری را بنزد رسانید و بسیار
 راه فرار پیش گرفتند و شاه راجو راه فرار پیش گرفته خود را به بیجا پور رسانید
 و این معامله بعد انتقال حسین شاه ولی قدس سره بوقوع رسید و شاه بر
 مدت العمر در بیجا پور مانده در بهانجا بر حمت اینروی پیوست تا آنکه بنیره شاه
 راجو ثانی بجید آباد آمده ساکن شهر شمعون ابوالحسن تانا شاه مریدش بود

بر تهمه امارت در تقاعص نموده کیفیت آن آینده بقلم خواهد آمد و ذکر تیاری جهان محل
بعد چندی حکم شد که در باغ امین الملک محاذی قطر سلطنت است عمارت عالی
تیار سازد حسب الامر بجای تمام و در یک ماه عمارت عالی بجهان محل با تمام

رسید بملت

اهل دولت را انضامی لگشائی آن بود در لطافت همچو جنت و لطف و زبان قمر
در ششده هجری خبر رسید که پرتاب شاه زاد و پسر اختیار نموده است خاقان زمان
انصرام این مهم بعهد مرزا محمد امین میر حمله باز داشت سیادت پناه مذکور در
ادایل حال آسی را و نایکوار می را خلعت دایمیده مع سید حیدر حواله اردو مجدداً الملک
و دیگر اماران را نزد ملک دستر نموده را و اعظم در آن قلعه شتافته اکثر مالک انرا در
تصرف آورد چون ملک ششون از اشجار است بموجب حکم اشرف میر حمله راهی
انصبوب گردیده با فوج سابق محقق گردید پرتاب شاه زاد و تاب مقادمت
نیارده هر روز بمقامی و هر شب بمنزلی بسه می برد میر حمله بمالک دسترسیده
و بر گشته منگور و هند سرد قلعه و دیهات تاخته الملک را سخر نموده بدار سلطنت
حیدر آباد و مساوت فرموده دین ایام محمد قلی قطب شاه بعیش و عشرت و تخیل
و افراح که بقیع ترین اعمال است شغول گردید و در ایام حرارت شراب
شجر حیاتش را بر مردگی آورد تا توانی بر مزاج او قوی گشته منجز مرض گردید
و ضعف کلی بر طبیعت مستولی گشت دانست که ازین حال جائیزی نیست
از جمیع نهایی توبه فرمود و سحر شب بهفتم ذی قعدة ششده هجری طاهر و خوش
بوسی جهان خرامید با شتهار این خبر و ربلده حیدر آباد و ریای حوادث و فتنه
و تلاطم آمده نزدیک بود که فساد عظیم و قتل عام بوقوع رسد و دین اشنا خبر جلوس
سلطان محمد قطب شاه بشهر شده بموجب تسکین آن فساد شد بعد چندی

از گذراندن نزد جلوس جمع امراد اعیان و علماء و فضلا بمجلس و تکلیفین خاقان
 جنت اشکیان پرواخته بلندگرفیض اثر برده مدفون ساختند عمر شریفش آن
 بادشاه چهل و نه سال و ایام سلطنت اوسى و دو سال و هشت ماه بود در
 عصر آن بادشاه بمقتدا کنگهون صرف عمارت شده و هر سال نگرایمده شش
 مبلغ شصت هزار هون مصارف و اخراجات مقرر بود و مبلغ کل در محرم
 شریف مصارف اخراجات و عاشورخانه که یکی بدولت خانه عالی مشتمل
 طبقه هر روز از غره محرم در طبقه اول روشنی می شد و آنرا اهل دکن که
 میگویند بتاییح و دوم که روشنی میشد آنرا که در دوم می گفتند و بتاییح سوم
 در طبقه سیوم همچنین از تاریخ تاریخ هفتم که روشنی می شد تمام محل از بالا
 تا پایین بحد از صد هزار چراغها می گردید که روشنی آن بر فلک احقر
 ضد کرده بنظر می آید همچنین تا سه روز دیگر و هم محرم در جبهه طبقه بار روشنی
 کامل می شد و عاشورخانه دیگر نزد دو وقت متصل بازار که درین ایام بادشاهی
 عاشورخانه شهرت دارد و اهتمام آن عاشورخانه بکوتوال تفوض بود و این بود
 عاشورخانه موسوم به الاوه می گفتند در هر الاوه ده هزار طاق بودند که شب
 چراغها روشن می نمود به شب دهم عاشوره عالم با از روشنی و تکلف تمام
 تا به مسجدی که متصل به الاوه بازار است در این ایام آن مسجد شریف متصل
 به دلی دروازه واقع است میبوندند و از اینجا به الاوه میروند و دروازه السلطه
 حیدرآباد حکم اشرف بود که جایجا عاشورخانه با تکلف تمام نمایند و جمله را اخراجات
 از سر کار مقرر بود و در مالک محروم تمامی قصبات و قریات و دیهات عاشور
 خانه که می نمودند اخراجات آن عمالات محالات میدادند و در سرکار اشرف
 مجرا و محسوب می شد بعد عشره شریف بروز زیارت پس از تقیم طعام مبلغ

دو از ده هزار هون به سحقان و سادات مغولو قلمی نمودند و نیز هر سال که
 می شد یک لکه هون خیرات باغبان و فقرا میداد و هر سال مبلغ بحسن کلی
 از نقد و جنس و قماش بکے معظمه و مدینه منوره و کربلائی معلی و نجف اشرف
 و مشهد مقدس و اماکن شریفه بنا بر خیرات می فرستاد و هر شاد می
 و مسلمان و غنی و فقرا که از زیر محل می گذشت نقد و کسوت به نوشته شخصی
 که نسبت می نمودند مرحمت میشد اگر در روزی هزار شادی میگذاشت نقد
 و خلعت می یافت و هر حاجتمندی به از دیار بعید می آید احسان و کرم و فضل
 آن بادشاه کامیاد بعضی ابیات از اشعار آن بادشاه نوشته شده بر پایه
 در ره دوست و دلانیت ضرورتتم سخن اهل غرض بود و خطروانستم
 بدو رخط چشمتم کم نشد شوخی همیاد که این دایم و گر شد به دل فی خط از او
 ذکر سلطنت محمد قطب شاد بن محمد امین پسر ابراهیم قطب شاه تولد سلطان
 محمد قلی قطب شاد بی روز چهارشنبه است و دویم شهر جمادیرج سکنه اربابان و زعمای قطب
 شاه به محمد امین برادر خود گفت که شما خواند حق تعالی فرزند بسیار بشمار است خواهد نمود پس طفل برین
 تا پرورش او نایم پدرش به لیت اهل میگذاشتند چون چهار ساله پدرش محمد امین فوت
 شد خاقان زنجان خود شریف برده آن طفل را از سکن او بجان آورده پرورش نمود و قاضی
 محمد سمدانی را به تعلیم او نام زد و بعد از چند یوسف صاحب که مشیر
 او ستاده و سرآمد سپاهیان روزگار به تعلیم شمشیر یافتن و اسب ختن
 و تیر انداختن و بعضی دیگر هنر با و پیشه ها که بکار بادشاهان می آیند به تعلیم
 او مامور نموده پوشیده نهاد که در درگاه یوسف صاحب علیه الرحمة
 شمار و به حیدر آباد است وی در صحبت اهل کمال رسیده کسب عرفان
 در سنه ۸۵۰ هجری بر سر بر ملکات تنگانه جلوس شد و این بادشاه از جمع علوم

ما هر بود و شایسته و خلاق پسندیده داشت سنجی و ذی مروت بود که بهنگی
 صفات و کبار را خوش دل و شادمان داشت و صف حدیث سن مرکب بچگونه
 لذت نفسانی نشود و اعمال دینی بر اعمال دنیوی مقدم می داشت سیادت
 پناه میر محمد مومن استیلا بادی در صفات او و تهیت عید سعید گفته رباعی
 با محبت نیازستم عبد و همان تویی کنه حالی می نشاخم پیش جانان تویی
 حسته جاکم کنه لیکن جان نشاخم تازه است عبد سلطان تو است و عهد فرمان تویی
 و این میر محمد مومن از امرای قطب شاهی است از عهد محمد قلی قطب شاه از زندان
 شعری بانام بود تا عبد سلطان عبد الله قطب شاه در قید حیات بود و در علم
 تسخیر بدر که کمال داشت و در اکثر علوم عربیه فضایل و کمالات او مشهور و ویر
 خود در بلده حیدرآباد وقف قبور خاص و عام کرده لهذا دایره او دایره میر
 مشهور است عمر دراز یافته در شانزده هجری رحلت فرمود و در دایره خود مدفن
 گشت فرزند داشت امجد الدین نام بالجملة چون جلوس بادشاه منتشر شد از
 جانب سلاطین اخلاص مخصوص زمره بادشاه ایران ایلمی معه تحف و هدایا
 خطوط تهیت حاضر شدند و در همین سال سلطان محمد قطب شاه حکم کرد که جموع
 نوکران این دولتخانه مضاعف کنند تا خوش دل باشند و دو ماه به پرتاب
 راو که درین دولتخانه همه سال از جمع جماعه خیل وضع می شد مساف دارند
 و در یکپاره و بخت و چهار سال فرج بادشاه به آراستن باغ محمد شاهی
 توجه فرموده و زان سرزمین حکم به ساختن عمارات و خیابان روح افزا
 گردید و در عقب این کاخ دل افروز خیابان سه طرچ انداخته و در هر جانب
 زهرآب جاری گردانیدند و بتاریخ بخت و هشتم شوال سال هجری مشکوئی
 سلطنت محمد قطب شاه فرزند متولد شد بمجران اشکال شناسان گفتند

که تا دوازده سال این طفل بر والد بزرگوار خود گران است لهذا آن
گوهر صدف شهر یاری را در همان روز بیاورد پناه میسر قطب الدین
بنابر پرورش سپردند هر یکی از شعر تاریخ تولد او تجویز نمودند نواب علّامی قنایی
و میر مومن استرآبادی و دو حرف کام بخش جانها تاریخ برآورده و شاعری
در حرف خلد افتد بلکه ابد آن تاریخ برآورده و دیگر از محدثات او عمارت فیض
و فلک فرساده و گلشن مسجد جامع است که در ششمه جبری آغاز تیار او شد و الحاح
به مکه مسجد شهر راست و در وقت بنای آن مسجد مبارک بادشاه زمان جمع
علماء و فضلا را جمع ساخته فرمود که درین بنا از دست کسیکه در مدت عمرش
نماز تیری از وفوت نشده باشد اول سنگی نهاده شود علماء و فضلا حادق القول
مفروض داشت که در میان ما احدی باین صفت یافته نمی شود و آنگاه
خاقان زمان گفت خدا شاهد حال است که درین مدت العمر نماز تیری از من
فوت نشده باشد پس بادشاه از دست مبارک خود اول سنگی در آن نهاده
و در عهد آن بادشاه قریب سی هزارهون صرف آن مسجد شده با تمام نریده
و در عهد سلطان علی قند قطب شاه و سلطان ابوالحسن تاناشاه تمامی ایام
با تمام رسیده بمرکار ضروری از اهل کاری باقی مانده بود و در عصر عالمگیر بادشاه
سکینه جبری مجبب ضروری بالافرام رسید آن عمارت مقدس به کمال قیمت
و صفای بطور انوار الهی است و چنانکه که معظمه را کسی گمانی از طواف کنندگان
خا بے ندیده همچنین این مسجد شریف را نیز خالی از عباد کنندگان نیافته اند بدین
سبب سیمه بکه مسجد من جانب البه زبان خلا بق جاری گشته مشهور عالم شد
و دو خیر سخنی از دار السلطنت حیدرآباد طرح شهره انداخته به سلطان ملکر
موسوم ساختند و در و عاریض و آسایش متین مشتمله و قطع وسیع که یکی

حصار شهر باشد و دیگری حصار دو تخته بادشاهی بنا نهادند و خندق بعضی
 پنجاه درجه هر دو حصار شهر حصار نموده بمصب آب رسانیدند از اینجا بنیاد دیوار حصار
 برداشتند بشت و پنج درجه عرایض مقرر گردید که از سنگ و آهک برآورده چون
 زمین برابر شود بشت گز مرتفع ساخته مشقات و کنگره مار آورند و جمع عمارات محل
 بادشاهی بر چهار طبقه احداث کردند و چهار رسته بازار در کنار لطافت و صفا
 محتمل بر چهار رسته بازار و کشت و در وسط آن چهار مینار برافراشتند و آن
 چون عمارت با تمام رسید عمر بادشاه نیز با تمام رسید لهذا اکنون نام آن قلع
 کهنه گویند اکثر شکلهای او را مشیر الملک بر سر درنگر طلبانیده در سالک حجری
 قریه سر درنگر احداث گردانید و دیگر آنکه سلطان محمد قلی قطب شاه حوالی سنگر فخر
 قلعه گویند و عمارات دیگر موسوم به سلطان پور متصل کندهی که جنت خود خسته
 بود احداث فرمود و عمارت الهی محل و محمدی محل و لوائق آن که بعد سوختن
 الهی محل که خاقان جنت آشیان محمد قلی قطب شاه چون طبقات افلاک هفت
 طبقه بنا نموده بود به سبب فطر ارتفاع از برق سوخت سلطان بجای و اول
 قدیم محل جدید بنا فرموده و دو طبقه شکسته پنج طبقه کرد لیکن با وجود آن در
 نکاست بعد سرخ شدن بلده حیدرآباد به عالمگیر و تعمیر موقوفه بعد از عمارات
 مذکور مصلحت افتاد بن برق سوخت و دیگر بار تعمیر پذیرفته بلکه رفته رفته سنگهای
 اقرار و مان صرف عمارات نموده اثری از آن نگذاشتند و نیز آن بادشاه
 دین پناه در بنی باغ عمارات وسیع و بیخ بطن عمارات اعراق به دو طبقه خسته
 سمار آن ماهر به تکلف بسیار در آن نموده و نقاشان مافی قلم بطرح و انفس
 نقاش نمودند و چند عمارات دیگر از آن بادشاه در مہر جا بصورت تعمیر یافته
 از آنجمله باغ محمدشاهی و دیگر عمارات با الجمله سلطان محمد قطب شاه جامع علوم

عقلی و نقلی بود و نبات ذکاوت و طبع داشت چنانکه روزی در مجلس
 او از علما و فضلا سباحته پیش آمد که روان کوتاه قدان زیرک و عاقل و فرزانه
 می باشد باعث اینکه دماغ ایشان از دل نزدیک است ازین باعث فرست
 ایشان بسبب دراز قد آن بیشتر می باشد بعضی گفتند دراز قد آن نیز زیاده
 سفت موصوف اند جواب اینکه بدن اعلا کوتاه باشد یا بلند و دراز باشد
 نشان هوشمندان است و برخلاف آنکه بدن اعلا دراز باشد و پاهای کوتاه
 نشان ابلیت نظیر بعد شدن دماغ و این علامت در شرح پنج البلاغت گفته
 فاضل دیگر گفت حافظه بطفهان زیاد از کلانان باشد خردمندان جواب گفتند
 که شیخ ابوعلی در فتوح شفا گفته جمعیت خاطر و توافع مال در طغریت و دماغ و قوت
 افکار است و کمرویات و دینوی نسبت از کلان کمتر است ذکاوت و قوت
 حافظه بطفهان از آن باعث زیاده از کلانان است بادشاه گفت خوابیدن
 بجانب پهلو راست موجب تفریح و توشیح دل است عاقلان جواب بعضی
 رسانیدند که اول آدمی بطرف پهلوی چپ می باشد چون پهلوی راست
 حسید دل آن حسلا صده می باشد و موجب تفریح خاطر و راحت دل
 می شود و خلاف بر پهلوی چپ در درجده سابع میر خوانند کور است که اهل
 خطا و حقن عزیزان را بجانب چپ می نشانند بنا بر آنکه دل جانب چپ است
 هر که بد را بجانب نشیند بدل نزدیک است الغرض سلطان محمد قطب شاه
 قوت حافظه بسیار داشت هر کتب تواریخ را که ملاحظه فرمودی همه بلبابت
 لسان و فصاحت زبان فرمودی همچنین هر چه می خواند از بر میداشت
 قصه وفات آن بادشاه چنانست که چون شهرزاده عداقت مرزا را محبوب
 گفته منجمان و اشکال شناسان یعنی بکفته رمالان نزد دیگران پرورش

داشتند تا روی مبارک او تاد و از ده سال بنظر سلطان نه افتد و آن پدر
 تا بآن حسن و جمال که یوسف ثانی باید گفت در خانه مهر که ماندی صاحبش در
 همان سال جان بحق تسلیم شدی و نزد مهر کس که خاندی آن معلم در همان سال
 مردی اگر چه از اخراجات او از سر کار مقرر بود اما آن مشتری بوج حسن
 سعادت از برجی به برجی و از ایوانی بایوانی او تعلیم می کرد و دیگری تاد و از ده
 سال بسبر برد چون عمر و از ده سالگی رسید بجمع علوم و آداب بهره وافی
 اندوخت و انوار فراست بر چهره حال افروخت مشتاق دیدار پدر عالیقدر
 شد و سلطان را بنیت منامی ملاقات و از حد افرو و لهند تا ریخی سعید تجویز نموده
 آن برجیس برج حسن و خوبی را چون مشتری از برجی برجی بمحل اشرف آورد
 یعنی آن شهر اوده سعادت آثار را بمشگویی بادشاهی آورده بملاقات و معانقت
 پدر نشاط اند و ز گرد ایند ز جنتی عظیم ترتیب یافت طوی بزرگ صورت پذیر
 گشت اما سلطان در همه سال از تب محرق گشته پهلو بر بست تا توانی پناه
 اطباء بجا لجه پرداختند و الوده ماجده سلطان تجویز اطباء مصری هندی گذشت
 و گفت که معالجه اطباء مصری بمزاج اشرف گواره خواهد بود چه بادشاه نشو
 نما یافته ملک و کن است علاج اطباء هندی موافق خواهد بود اطباء یونانی هر چند
 خواستند که این آتش حرارت بادویه بارده تنکین خواهد یافت اما اطباء هندی
 و دو ابا گرم و اوده آتش افروزند حکمای یونانی هر چند اضطراب و تالف کردند
 خفته بین محلات بر اطباء مصری نهمه داشتند آخر الامر مرض استعداویاست
 و مخبر لکرات شد آخر بروز چهارشنبه تاریخ ماه جمادی الاول سلسله عجبی
 روح پرفتوحش بر دهنه رضوان خرامید هنگامه و آشوب برخاست منظوفان
 حبشی و ملک الماس و ملک یوسف و ملک غنم در مقام خلل و دفع فساد اهل بازار

و او باش شده قاسم کو تو ال را گفتند که در چا و ژری گنج بهمات قرار کرد -
 حسن بیگ نایب او در چهارمینار قرار گرفته مردم اسواق را تا یکد بلوغ نمایند
 که هر کس بکار و شغل خود مشغول باشند اگر خلاف امر از کسی واقع شود فوراً او را
 بپایست رسانند و در دوازه عالییه شیر علی را مفتوح داشته حکم کردند که خاصیل
 نزدیک محل باو جمع چاکران جایجا حاضر باشند پس بموجب وصیت پادشاه
 شهنشاه اده عالی قدر سلطان عبدالقدیر مرزا با کسوت خسروی چون نیز عظم ار است
 در شش نشین محمدی محل بر اورنگ سلطنت نشاندند و بارعام دادند تا خلائق از
 درون و بیرون یلوار زم زمین بوس قیام نمودند و بعد از آن در بازار و محلات
 مسافری بنام نامی او نمودند بعد فراغ این کار عیش پادشاه مبرور مغفورا
 بنسب و تکفین نموده در لنگر فیض اثر بوده در گبندی که ظل الهی در حیات خود
 تعمیر فرموده بود وقت عصر مدفون کرده فاتحه خواندند علایم فیهامی شیخ
 محمد خان ماده تاریخ باین مصرع نوشته مصرع حشرش به علی ابن ابیطالب باد -
 عمرش سی و چهار سال یکماه بخت روز و مدت سلطنت او چهارده سال و
 پنجاه شش روز بود و البقار لمن الملك المعبود - ذکر سلطنت پادشاه ذی جلال
 ظل الله جهان بیناه سلطان عبدالقدیر قطب شاه - چون خسرو یوسف جمال
 سکندر اقبال بابت آفتاب از مطلع غر و اقبال طلوع نموده در عمر دوازده سال
 بتاریخ سنه و نهم ماه جمادی الاول هجری بخت سلطنت جلوس فرموده
 بکنان در او آگاه استاده عقیدت بجا آورده ند و رهنیت گذرانیدند
 و زبان بدعا و شتاکش و ندامت و اسادات و علما و فضلا تشریفات و خلوت با
 کامیاب شدند و مشایخین و فقرا را به بذل و نوال شاد کام ساختند و بر
 خیلها و اعراس از ریا کرده در اسواق و کوچه های تمام گردانده اشیار

کردند مولانا رونقی مادی تا پنج جلوس گفته مصرع مزین شد
 جهانی از جلوس شاه عبدالقادر - چون این خبر بمنیت اشراف ممالک
 اشتہار یافت کلاہ سلاطین اطراف خصوصاً ایچی شاه ایران و وکیل
 جہانگیر بادشاہ ہند با تحف و ہدایا و مکتوبات تہنیت آئندہ ہر یکی مخلص و سرور
 کردند خاقان زمان بہ بند و بست ممالک و غزل و نصب امر پر دخت چون علانی
 و غہامی میبرومن استرا با دی بر حمت ایزدی پیوست سلطان متفقہ منصب
 پیشوا سی را بجسی کار شریک می نمود چون بادشاہ عدالت پناہ اورنگ نشین
 خلافت گردید والدہ سلطان جنت مکان متوجہ دامادشاہ علی پسرزادہ شدہ خلعت
 و ہائیدہ چون بعد دو ماہ جوہر کاروانی در شاہ محمد یافتہ شد عدالت پناہ بعلامتہ العلما
 شیخ محمد خاتون کہ از مملکت ایران آئندہ بود مغرر فرمود منصب نشی گری نیز آن
 عالیجناب مفوض گردید منصور خان کہ بر منصب میر جلگی سربلندی یافت چون
 از قسم نویسندگی بے بہرہ بود بامداد و اعانت بر بہمان سر انجام میداد و او در
 مقام غور و پرداخت سپاہ درآمد و قاسم بیگ بر عہدہ کوتوالی و حسن بیگ بہمان
 نیابت ادبجال ماند و خواجہ افضل ترک کہ جبگیر چار لکہ ہون شد و طی داشت
 سوغی منصور خان بر بہمان جاگیر بجال شد چون خاطر اشرف از انتظام بہام
 سلطنت فارغ گردید و فصل بر شکار بسیر باغ لنگم ملی کہ سلطان قلی قطب شاہ
 احداث آن نمودہ بود متوجہ گردید چندی در انجا بعلیش و تماشا نمود و دخت پس
 از ان بسیر تا لاب حسین ساغ چندی ہمیش و طرب بسیرودہ بہ منبی باغ تشریف
 فرما شد و اکثر فصل بر شکار و گلگشت گلشن و گلزار و سیر و شکار گذرانیدہ بود و عیش
 عشرت دارد و درین اوقات درد لایت دکن چنان اشتہار گرفت کہ در عدالت
 پناہ مہیہا سیر تا بر شکار ممالک بیرون آئندہ چون رونقی افزائے دولت تہا نہ شد

تفرقه خاطر و اندیشه ناگهان فی الجمله جمعیت مبدل شرعاً از ان جشن ساگره هاین
پایه ترتیب یافته که توصیفش از حیطه تحریر و نگارش خارج است کیفیت جشن
مولود البنی صلی الله علیه و سلم در زمان سلطان محمد قطب شاه طریق جشن بود
مبارک مسرور شده بود و وجه اخراجات آن علما و فضلا و فقرا محبت می شد
و ضریح هر ساله آن پنجه از بهون مقرر بود عدالت پناه در عصر خود تجلف هر چه تمام
بعل می آوردند اخراجات آن دو چندان مقرر یافت پس در میدان قصور
محل خمیه مشتل بر چهل ستون برپا میکردند و در هشت دهم ماه ربیع که بقول
صبح روز ولادت خیر البشر است صلاکے عیش میدادند و مدت دوازده روز
شبایین شور پر سرور میداد و می یافت و در شب آخرین جشن خوان الوان انواع
نیم در میدان داخل می کشیدند و خاص و عام طبقات اسلام از ان خوان
کرم تیا دل می نمودند و بیرون دو تخته در آن شب چراغان روش میکردند
و آلات انشازی اندرون و بیرون سرمی دادند آن شب تا صبح بعیش می رفت
می پرداختند و هنگامه رقص و ساز را با طبع آفتاب جهان تاب کرم میا خند و فیروز
این شب عاقان زمان از دو تخته فیل خاص سوار شده با جلوس سواری متوجه
تاشا و تفرح آئین بندی و روشنایی شده تا جا کوی گنج چنبوتره کو توالی بود
تشریف برده فیل کوه شکوه را در اینجا بگمک مروضه لمح نگاه میداشت عهد در آن
طبق با زو جواهر تیار می نمود و سوداگران و تاجران که دکا کین را با انواع کلفا
و صحره آلات آراسته آئین می بستند تخایف مرغوب گذرانیدند و نشیر نقد
و نهامات کامیاب میشدند بعد فراغ از نماشاها ان شوکت و حشمت مرحبت
می فرمود و اخراجات این جشن مبلغ سی هزار بهون مقرر بود و از انستادی
سلطنت از عهد سلطان قلی قطب شاه رسم تعمیه داری درین خاندان بود

در عهد عدالت پناه در بلده حیدرآباد و ممالک محروسه که در نقارخانه هادست
 از نوازش نوبت باز آورند و گوشت و نقاره نتوانند و گوشت را دخل طعام
 نهند و قصابان و کاکین خود را بر دارند و متبویان برگ قبول نفروشدند
 و جمع لذات و تکلفات ممنوع و متروک باشد و این احکام در اطراف کاظم
 که چه بنه و چه بر اسلام جاری بود که غم امام علیہ السلام بجا آرند و از جامدارخانه
 چند هزار لباس سیاه و کبوتر با عصای سبزه و سیاه با کثر طرازان و بندگان
 و ذاکران و مداحان تقسیم می یافت و در هر دو لاده که یکی در آن دولت
 خانه و دیگری در بازار که درین ایام بادشاهی عاشورخانه می گویند فرشت
 بانات سبز و سیاه می گسترانیدند و سقف انرا به مخل و طلسم سبزه و سیاه
 می پوشیدند و در لاده چهارده علم استاده می کردند و زربفت با سه
 چهارده درعی که آیات کلام مجید و ادعیه ماثور در آن منقوش بوده باشد با این علم
 می پوشانیدند و چراغها و شمعدان های بزرگ برنجی که در یکصد چراغ روشن
 می شد بسیاری بصورت اشجار پر شاخها ساخته بر ایوانها گذاشته شمعها
 کاغذی بالا آید ایوانها و اطراف حوض چیده هر شب می افراختند و ذکر
 آن خوش الحان بخواندن روضه و خطبه و مرثیه و مناقب ائمه کمال می زدند
 و سامعین گریه و زاری می کردند و بعد فراغ از تفریه داری انوار الطمحه غازی
 بی گوشت حاضر آورده بهمه کسان می خوراندند و در قصبات و دیهات
 محلات ممالک محروسه پنچین تفریه داری و سوغاتی قیام می و زیدند پنچین
 تا ده روز عاشورخانه در جانب جنوبی بلده کوهیست باصفاء و سلطان محمد
 قطب شاه بر بالای کوه عمارت عالی و قصر ضعیف سه مندرجه تکلف هر چه
 تمام تر ترتیب داده بر بالای آله جوفه رطبه ایوانها گذاشته اند

کوه عمارت دیگر بشابه بروج فلکی که تجل سلطنت و اثاثه بادشاهی در آن
 گنجد جایگاه بنا نهادند و آن کوه با صفرا موسوم بود بطور ساخته در اطراف آن
 فرسخ و فرسخ بسایین پراز اشجار و باغهای پراز اشجار احداث فرموده
 و امرای عالیشان و وزرای رفیع المکان نیز در حوالی کوه و کوه بنات گماشت
 که مسافت آن تخمیناً چهار فرسخ گفته اند قطره بابتین راسته و پیر راسته
 بودند خاقان زمان برای سیر بکوه طور تشریف بردند و از غایت فرسخ
 بیش و نشاط مشغول شد در باغی

ز یک جانب بهشتی شد نمودار ز یک جانب پر سیر و یان بسیار
 ز یک سو فرج محبوبان ساده چو محراب ماه رخ انور کشاده
 تا مدت یکماه در آن عشرت سر مشغول سیر و طرب بود پس از آن متوجه
 دار السلطنت حیدرآباد شد آمدن ایلمچی دلی در هنگامیکه شاه جهان بادشاه
 در سال جلوس خود در ششمین اجیری متعاقب خان جهان بودی که از آن بادشاه
 متوسم شده به احمد نگر آمده به نظام شاه پیوسته بود و از دار السلطنت اگره
 بصوب دارالسور برمان یور نهضت فرمود چون به بلده مذکور رسید
 بنا بر اظهار مراتب دوستی مکتوبی با تحف و هدایا بکس لایقه بصحابت شیخ
 محی الدین پیرزاده اوجین مرسل داشت چون وکیل مذکور بخدمت عدالت
 پناه پیوست با انواع تشریفات و انعامات سرفراز شد و از روز آمدن زنجیر
 فیصل باو مرحمت شد درین ایام ایلمچی شاه ایران الموسوم بمحمد قلی بیگ بهمه
 نام و تحف گرانمایه بلاذمت عدالت پناه پیوست و با انواع تشریفات و انعامات
 و انعامات متمکانه کامیاب شد بعد چندی عدالت پناه بسیر باغ و تسکین
 محمد نگر و زیارت در وضعه و الدله مجد خود پرداخت شریف الملک بمرض

رسانید که ملیا زمیندار کلنگور سرشورش برداشته است لهذا شجاعت و نگاه
 ایلمچی بیگ را با فوج قاهره از قلعه گول کنده مخضف نموده مشارالیه آن شب
 دیگر بلیغار کرد و وقت صبح که هنوز آنچ و پیشه از خواب غفلت بیدار نشده بود چون طلب
 ناگهان بر در خانه اش رسیده در پالایش را بقتل رسانیده به خوابگاه او رفت
 این اجل گرفته سر ستم از خواب غفلت بیدار شده دست بشمشیر برده بود که فی
 ایلمچی بیگ با چند جوانان دستگیر کرد و سر بر غورش را از بدن جدا ساخته بنام
 بجانب گول کنده برآمد راهی شد و قتی که باد شاه از دروازه قلعه گول کنده برآمده
 بحدیر آباد توجه نموده بود سران مفسد بر سر نیزه کرده بنظر ملازمان در آورد
 بنوازش قلعت سفره از گردید تا حال کان حویلی او در وسط حدیر آباد بنام
 مشهور است که انرا کان ایلمچی بیگ می گویند در سنگته هجری باران
 مطلق بنبارید پیش از آن دو سال کم باریده بود قحط عظیم روداد و تالاب
 های کلان مثل تالاب حسین ساغر و ابراهیم مین و حدیر آباد و چاه های
 عمیق همه خشک گردیدند اگر در زمین صد گز می کنند آب نمودار نمی شود و
 باغات اشجار نود و کهن خشک شد و در صحرا حیوانات تلف گردیدند و در
 وادیات و دیهات خانه بخانه از مردان بر گردیدند و در محالیت و اسواق شهر
 چندان مرد های می افتادند که فرصت برداشتن نمی شد و خلاصی در آرزو
 نمان جان میدادند و شت برج بشت مسه میر نمی شد و با توفت خاقان
 نرمان امر فرمود که جانش غله با باشد همه را بشهر آورده بفروشند و نگاه
 ندارند ازین سبب در دار السلطنت حدیر آباد قدری از جنس غله ماکون بهم
 رسید اما در ولایت دیگر مطلق بهم نرسید خاقان نرمان با وجود چند لنگر
 امر فرمود که در هر محله انگری ساخته هر که خواهد بدهند و در بیرون شهر نیز

نگر ای بزرگ سقر گردید و دیگر هاسے آتش بخت به فقر میدادند و حکم شد
 که در هر محله چاه با چنان بکنند که اگر طرف زمین آب رفته باشد بر آن غرض
 انقدر اهتمام در ایقائى خلائی فرمود که مافوق آن مستوره نباشد این قحط در اکثر
 ممالک نیز واقع شده بود و ولایت گجرات گوشت آدم را آدم خورد
 و در دار السلطنت حیدرآباد از سرکار قریب یک لکه آدم کفن داده بود و ماورای
 آنها که بی کفن مدفون گشتند شمار آنها خالق العباد دادند و در مملکت برهان
 زیاده ازین بود شاه جهان بادشاه در آنجا نیز پنجین سعی با در ایقائى خلائی
 سر و تاریخ این حادثه عظمی شاعری بسه کلمه آورده مرض مرگ بخلق آمده
 طغیانى آب موسی چون در ساله هجری دسینین ماضیه باران کم باریده
 بود و در ساله هجری مطلق بناریده موجب قحط عظیم شد چنانکه گذشت دین
 سال در موسم برشکال مدت چهار ماه علی الاتصال باران این چنان باریده
 که فضای دشت و صحرا سیراب در گرفت و آب رفو به تغیانى آمده
 چنانکه ندی موسی متصل حیدرآباد است و در وقت صبح روز چهارشنبه
 هفتم شهبه صفر ساله هجری اینچنان تغیانى نمود که آب از بالای پل میشت
 و اندرون شهر آمده اکثر عمارات عالی و منازل غریبار اسنهدم ساخت و پاره
 از اشجار باغ محمدشاهی را که در دولخانه بود بر بود و جوش آن از صبح نادر
 و سه گهری ماند بعد از آن رود کمی آورد و در همان سال بست چهارم رجب
 ساله هجری بادشاه از دار السلطنت بجانب سیدآباد روانه شده و آنجا
 نزول اجلال نمود و روز دیگر بقصبه منصورآباد تشریف برد و روز سیوم
 بجانب قصبه فخر بخش حیات آباد عرف حیات نگر که از محدثات والده
 ماجده خدیو زمان است و از ده روز بعیش و طرب گذراند و بخش نوستر

نوحه خود بعمل آورد و اخراجات این چنین جناب بخشی بگیم والده اش از طرف
 خود نموده بعد از آن بچید را باد تشریف آورد و هفتاد هم ذمی قعه سکنه هجری
 خاقان زمان در عمارت خیریت آباد نزول اجلال فرمود میر میرالدین
 محمد الملی شاه ایران و خیر اتخان جاگیر دار خیریت آباد که از طرف خاقان زمان
 بجانب ایران رفته بود بلا زمت آمده نذر و تحایف ایران گذرانیدند و بخاک
 لایقه کامیاب شدند و خیر اتخان در سلک محتسبان حضور اشلاک یافت
 میر محمد سعید میر حمله الخطاب معظم خان خانانان سپه سالار از نوکران
 خاقان زمان بود و اوزن دات اصفهانی است چون وارد حیدر آباد گردید
 بخدمت سلطان محمد عبدالقد قطب شاه نوکر گردید رفته رفته بمنزله و کالت
 و وزارت رسید تا آنکه به نیروی شجاعت و لایتنی از مصاف کرنا ناک
 که یکصد و پنجاه گروه طول تخمیناً و تاسی گروه عرض و چهل لکه روپیه حاصل داشت
 مشتمل بر معدن الماس و چندین قلاع استوار مثل کچی کوته و سد بوته و کثره
 و غیره جاگان آنجا استقرار نموده بمصرف در آورده و ثروت و کثرت او بجا
 رسید که سوامی فوج سرکار پنجهار سوار از خود نوکر داشت ازین سبب
 مخالفان در پرده دولت خواهی حرفهای دور از کار زمین نشین پادشاه
 می ساختند برین هم پادشاه عادل و باذل و سخی و متهم بود انشمن
 و نیکو شمایل و خسته خفصایل و خوب بود قد و شناسایی و در باب علم و هنر و در
 عهد او علماء و فضلا از هر دیار بدار السلطنت حیدر آباد آمدند و هنرمندان
 عالم در آن دیار مجتمع گشتند و چندین کتاب و رساله مثل برهان قاطع که در
 تحقیق نهایت بی نظیر است بنام نامی او تصنیف نموده اند و بمقاصد
 و مارب خود کامیاب شدند و همین قدر چند کتب از علم معقول و منقول

باسم آن بادشاه تصنیف یافته اوصاف حمیده او از حیطة نگارش بیرون و نفوذ
 است. هنوز در بلده حیدرآباد آثار آن فرمانده در گنبدی که باین سمت بلده
 بکمال رفعت و بلندی واقع شده آن بادشاه جنت آرامگاه دوران گنبدی
 مصاف لنگر فیض اثر مدفون است و این ایام بنا بر حوادث روزگار دوران
 بکمال فیض نشان اثر آبادی نمانده و این جمیع چیزها که متحد قاعدنش از احوال آن
 بادشاه همین قدر گفتافتم اگر مفصل نویسد به طول می انجامد چنانکه حکما گفته
 اند بیت مختصر گوی و مختصر نویسی مثل طبع شهبان به مختصر است،
 ذکر سلطنت سلطان ابوالحسن قطب شاه عرف تانا شاه پس از انتقال
 سلطان عبداللطیف قطب شاه و تعیین جانشین او فیما بین ارکان دولت
 اختلاف افتاد و سامان جدال و قتال انجامید چنانکه از بنی میر حسام
 که مانع صاحب کلان گفته می شد شمشیر برهنه در دست گرفته با کینیزان جنبینه
 و ترکیه آماده فتنه و فساد گردید از هر گوشه و کنار آوار جنگ و جدل بلند شد
 چون اعانت ملک بخش حقیقی معاون غریبه ابوالحسن بود میر تقی و تنکنا
 و مادنا که هر چه نوکر و پیشکار احمد بودند با اکثر نوکران عمده ریشتی ابوالحسن گشتند
 و موسی خان بطریق مستدانه به حیدرآباد راهی ساخته خود نیز به سوم بیع الثانی
 سنه الیه نهفت شد و درین هنگام چندی از مردم دیگر که بظاہر همراه
 سید احمد بودند و باطن معاون ابوالحسن گردیدند چه سید احمد به بخل و
 کینج خلقی و زشت خوئی جمله نوکران خود را بیدل داشته بود و برخلاف ابوالحسن
 که بصلاحیت و سخاوت و داد و دهش و نیکو اخلاق از همه حسن سلوک
 میداشت القصه همه متفق گشته سید احمد را معزول و بی اختیار ابوالحسن را
 سلطان برده شدند مصرع خلق وجودش خلق را می چون کند

سبب سلطنت بابو الحسن تانا شاه چون میر جملہ جہت سلطان عبداللہ قطب
 در حیدر آباد حویلی و باغ در محلہ سلطان شاہی احداث کردہ مقفل آن تالابے
 طرح انداخت کہ تا حال آنرا تالاب میر جملہ می گویند بادشاہ رادر آنجا مہمان
 برده دوسر روز داشته ضیافت شانہ نمود بعد از ان حرکات پسرش
 میر محمد امین کہ بہ نشہ جوانی و دولت رعونت در سر داشت از افزونی اقتدار
 پدرستی بدر بار آمدہ بر سر بادشاہی در نشہ شراب بخواب رفت وقتی کرد
 موجب افزونی سوئے مزاجی بادشاہ شدہ آثار بی التفاتی پیدا گرفت و او را
 بامتعلقانش نظر بند داشت معظم خان میر جملہ بمیانہ اینحال دلبرداشتہ رفا
 گدشتہ در سال بست و ہم شاہجہانی بشہ ہزادہ اورنگ زیب کہ بمصاحب صوبگی
 و کن اورنگ آباد سکونت میداشت رفتہ توسل کہ در ششہ ہجری از محبت
 آن اورنگ زیب خلافت است جستہ از شاہجہان التماس طلب خود
 نمودہ شاہجہان حسب الاستدعای او فرمان عنایت نشان متضمن حمت
 پنجہزاری ذات و دودنہار سواد بمیر محمد امین پسرش و فرمان
 عدم تعرض از دومتعلقان او بہ سلطان عبداللہ قطب شاہ معصوب قاضی
 محمد عارف کشمیری روانہ فرمود سلطان عبداللہ بمحضر استماع این خبر
 محمد امین پسرش رامعہ اموال و اسباب او بہ ضبط در آور دہر محلات او
 پیرہ بندی نمودہ بادصف و رودنہار مان ہم متاثر شد محمد اورنگ آباد
 فرمانی متضمن اینکہ شہزادہ محمد سلطان می خواہد کہ از راہ اوسہ
 بخد متعم خود شجاع بہ بنگالہ بروم بجید را باد گذارش خواہد افتادہ
 بامین بیگ بگذرانند فرستاد آن بادشاہ صاف طینت غافل از نیزگی
 روزگار بہ تیاری ضیافت پرداخت محمد اورنگ ہشتم ربیع الاول ۱۰۴۴

تختین خلف خود محمد سلطان را با موسی خان لطیفی قی متعین بنجید را آباد
 را ہی ساخته خود نیز سویم ربیع الثانی نهضت مندر سوودین هنگام سلطان
 عبداللہ قطب شاہ خیر دار شد محمد امین را با والدہ اور و انہ ساخت مشا الیہ
 دوازده کردی حیدر آباد بلامست سلطان محمد پیوست چون برست و تشبہ
 سلطان محمد عازم حیدر آباد گشت قطب شاہ از شنیدن این خبر عجب
 ربیع الثانی سند الیہ بانقد و جوام و طلا و نقرہ بہ گوگونڈہ رفت محمد سلطان
 برکن رتالاب حسین ساغر فرود آمد افواج قطب شاہ نمودار شدہ آغاز
 جنگ نمودند محمد سلطان دلیرانہ تاختہ تا دیوار شہر تعاقب نمودند روز
 دیگر حیدر آباد بتصرف آورد و بسیار از کارخانہ جات بادشاہی تاراج گشت
 و کتب نفیسہ و چینی خانہ و اجناس بسیار بنمودہ تصرف محمد سلطان درآمد
 افزونی اشیا بمرتبه بود کہ با وجود غارت و تفرقه چند روز وقت کوچ خانہ
 مالامال ماند ہر چند سلطان عبداللہ بظاہر ابواب مدارا و مواسامی نمود
 و مکرر جوام و فیل و شیکش فرستاد و اطہار اطاعت و انقیاد نمود لیکن
 در باطن بہ تہیہ اسباب جنگ و استحکام قلعہ پرداخت و باب لکھ
 مکرر بعا دل شاہ نوشت چون اورنگ زیب رسید و از محمد سلطان محقق
 شدہ در بیدہ روز مورچال را پیش برده نزدیک قلعہ رسید شکر
 آراست و در قلعہ کہ دو سہ کردہ حربی است معین مورچال نمودہ تا آنکہ
 از قلعہ گولہ ہائے توپ و تفنگ چون ژالہ می بارید مکرر کارزار عظیم
 و آویزش شرک در ہم افتادہ آخر الامر قطب شاہ بلاخطہ اینکہ خون نری
 مسلمانان بناحق می شود میر احمد داما و خود را فرستاد و بقایا شیکش
 ستوات ماضیہ را با سہاب و اشتیائی مرزا محمد امین ارسال داشت

و بپازان دالره خود را نیز فرستاد آن ضعیفه حقیقه تقیر بر دل پذیرد و اوج حبیه
 قطب شاه سلطان صلاح قشدر را داد و آن دختر را موازی و ملکه رو پیه بعنوان
 جنبه باغزار و احترام از قلعہ بدولت خانه سلطان محمد فرستاد و میر حله و از هم
 جمادی الثانی سنه ۸۵۰ بلوس شاه جهان مطابق ششمین هجری برکنار حسین باغ
 از ولایت مقنونه رسید آخر از ملازمت محمد اورنگ زیب نموده با جازت
 نشستن غمر اختصاص یافت و محمد اورنگ زیب نیز بمنزل او تشریف برده
 سقلم رجب عثمان معاهدت بصوب اورنگ آباد موقوف ساخت گویند
 سلطان عبدالعزیز قطب شاه بعد مرجمت او کوچه متصل قلعہ بود و اگر در آن کوچه
 دیواری کشیده و دخل حصار نموده در سنه ۹۶۴ هجری شاه زاده اورنگ زیب
 بهادر به تسخیر قلعہ بیدر غریمت نمود چون قلعہ مذکور بعد برهنه سلاطین بهمنیه
 در عهد سلطان ولی الفیه بهمنی و پیش از محمد در تصرف قاسم برید رفته و در اولاد
 او سفت کس از سلاطین بریدیه قریب یکصد سال حاکم آن قلعہ و در عصر مرزا
 خاتم طبعه بریدیه است ابراهیم عادل شاه از بیجا پور آمده بر قلعہ مذکور
 مسلط گشت مرزا علی را گرفته به بیجا پور برده محبوس گردانید و از طرف خود
 ملک میر جان حبشی را نائب آن قلعہ نموده بود ملک میر جان تاسی سال
 باستقلال حاکم قلعہ بیدر ماند درین سال محمد اورنگ زیب بهادر با فوج
 کثیر که میر حله معظم خان خانن نیز شریک آن بود از اورنگ آباد بقصد
 تسخیر به قلعہ بیدر آمده محاصره نمود ملک میر جان با قلیلی از جمعیت خود ماند
 سبت و هفت روز به جنگ توپ در هکله پرداخت چون مورچه میر حله
 فتح برج رسید و قلعہ مذکور از ضرب گوله ریختن گرفت ملک میر جان از طرف
 برج غاری کنیده از کیمه باروت و با نه های و حقه های اتشین آن غار را

مملو نموده بود برای آنکه اگر برج افتد فوج اورنگ زیب حمله نماید باروت را
 که در غار پر بود آتش دهند اما چون تقدیر ملک میر جان برگشته بود آنروز
 بالائی همان برج برآمده سرداران با آنها قیام نمود قضا را بانی بر دیوار قلعه خورد
 شورش در آن گنج باروت افتاده ملک میر جان باد و سپر و متقربان شش
 و قلمه پیدر سهله به تیغ اورنگ زیب درآمد بعد فتح آن قلعه بر قلمه کلیان رفتند
 در آن قلعه حبشی عادل شاهی قلمه دار بود جنگ کرد بعد چند ماه در سنه ۹۶۰
 تا چار قلمه را با اورنگ زیب سپردند پس از آن بر قلمه گلبرگه رفته محاصره نمودند
 چون آن قلمه نیز در تصرف عادل شاه بود ادای شیکش صلح نمود درین اثنا
 خبر بیماری شاه جهان و جلوس دارا شکوه بسمع اورنگ زیب رسید
 لهذا با اضطرابی تمام روانه دلی گردیده و راه و تسخیر دکن چند سال در توقف ماند
 القاصه چون سلطان عبدالقدوس قطب شاه را کیفیت اولاد سلطان عبدالقدوس
 و دو فرزند و دختر و دو فرزند و خورد سالگی فوت کرده بود به جزیره دختر فرزند
 بنودیکی از آن دختر سلطان محمد منسوب بود چنانکه گذشت و دومی را به میر
 احمد کر بلای که از سادات و فضلا غریب بود منسوب شد و سومی را به
 سلطان نامی سید زاده کر بلای که همراه میر احمد آمده بود بتجویز منسوب کردند
 نموده اولاد و زنیک دیده کج خوانی مقدر شد و بعد از آن رسم شادی امارت
 رسم تاریخ کج خوانی بود تمام اسباب رسم مهیا کردند تا آنکه سید سلطان منزل
 خود به تهیه سواری جلوس فراهم آورده برای غسل نشسته بود که غسل کرده پوشاک
 شاهانه پوشیده سوار شود آنوقت مزاج باد شاه از پیما پیوسته سید سلطان به وجه محرف
 شده بے اختیار بر زمان آن خدیو زمان گذشت که این دختر را بدویش دهم
 اما سید سلطان نخواهم داد پس پاس سخن خود تبالاش در دیشی بود یکم سلطان

گفت که ابو الحسن اگر چه در قرابت سن و از قوم قفقائی است باوصف آن همیشه
 در زمره قلندران سید راجه پیرزاده افتاده می باشد چه خوش که محبت بدین دختر
 با ابو الحسن بسته شود با دوشاد را این مشورت پسند افتاده بتلاش ابو الحسن که سال
 فرستاده گویند آنوقت عصر بود سید راجه حینی درختان سرزبان خود را که تازه
 تشنه بودند آب دامنند نزدیک درختانش نشسته بودند که ابو الحسن آمد
 سلام کرد بی اختیار بر زبان آن ولی افتاد گذشت که سیاهی ابو الحسن بدست
 تو خائے ندم که این وقت بدختر بادشاه خان بندی می شود این بگفت ابو الحسن
 نزد وزیر طلبیده کل از خانبان برداشته بر ناخن انگشت خفروی چسباند
 همان دم کسان بادشاه بر اس کے طلب ابو الحسن آمده او بر دند و او را اس
 شاهانه پوششیده با دختر بادشاه عقیقتند سید سلطان این خبر شنیده تمام
 شب با فوج خود بر اس جدال و قتال مستعد مانده چون کار سے پیش
 ترقت بادل پرانده و الم صبحی کوچ کرده باورنگ آباد رفته با دختر میر حسین
 محمد معظم خان خانم خانان منعقد ازدواج گشت اکنون که او لای پیش از دوسال
 حیات بخشش بیگم والدہ ماجده او در ششده هجری بتایخ بست دهم شعبان
 شب سه شنبه برجست الهی پیوست و بعد دو سال و چهار ماه چند روز سلطان
 عبدالقد قطب شاه روز یکشنبه سوم محرم سنه ۸۳ هجری به رحمت ایردی پیوست
 عمر او به شصت سال رسیده بود مدت چهل و هشت سال سلطنت به استقلال
 نمود بادشاه بانو ابرسر عنایت او بود با جمله بعد از زیارت بادشاه فردوس
 آرام گاه جمله ارکان دولت اتفاق کرده ابو الحسن را بتایخ پنجم محرم الحرام سنه ۸۳
 بر تخت سلطنت اجلاس دادند و سید مظفر که انا ابتدای خطاب قبول نکرده بود
 بر منصب وزارت مقرر گردانیدند و او در اندک روزها از خلایق کنج خلقی آغاز کرد

و بادشاه را نیز از خود رنجانید لهذا ما و ناپندت را که پیشکار او بود و بادشاه برفق
مدار از خود ساخت تا آن وفا کیش آقایی خود سید مظفر را بے پروا بال کرد
از قلمدان وزارت سرفرازی یافت و تعلقه خود یعنی پیشکاری به برادر خود
نیکنا مغوض گردانید گویند که هر دو بر تمثال برادر حقیقی ساکن کرنا ملک بود
و بعضی گویند کلک رنے بچه امیرم بودند چون مدار علیه سلطنت شدند انچه از ایشان
بدی داشت کاری و در حق مدار خلایق آمده انچه سفاک تاخته نشده باشد
بنیک نامی این خاندان عالیشان را بگسیخته و خاک و سست ملازمت بر سر حال

خود محبدر با عی

زشت خونی کار شیطان است زین کار به خلق را اگر چنانکس گو سقید کار به
مهر کر ایند بنا حق بر گز و عفو کند گر چنین مردم بود زین کس یک مزار به
باعث از روگی خلایق از ان هر دو بر اولن شوم بخیزد وجه است خواسته که
اهل کاران قدیم بادشاه بر هم زده بر بهمان همقوم خود را خیل مهات سلطنت
گردانید و دو ماه پرتاب را و که عهد سلطان محمد معاف شده بود وضع نمایند
و سر رشته ماهوار سپاه گسیخته در تمام سال بجای ارقساط دهند اضافه را که سلطان
محمد قطب شاه کرده بود موقوف سازند و رواج اسلام را بضعف مبدل ساخته
کیش خود را تقویت دهند نقل مشهور است که در بیرون شهر نواحی آشت
گیری تجانه اخذات کرد و اکثر جلوس سواری در آنجا میرفتند روزیکه عبد مهنود
بود کمال حشمت و جلوس سوار شده سادات و شرفا را همراه برده شمات
نمود که حد مناد در افشکسته بود من شمارا همراه خود باین طور به تجانه می برم
گویند در ان روز اشک از چشم سادات مانند رو و حیون روان شد و در
ماثر الامر اند کور است که چون غزل سید مظفر که مدتها دیل السلطنت بود

و رتق و تق مہبات مالی و ملکی بآن ہر دو شوم ملوم کہ مایہ مقاصد قوت
 و مورث و مال روان و دودمان نو و کهن گشتند تفویض یافت و مخالف قدیم
 بندگان بارگاہ گردیدند اما محمد ابراہیم ولایتی را مخاطب خلیل اللہ خان از زمانہ
 سازی و مزاج شناسی جاوہ لالہ و چا پلوس می پیود و آن ہر دو بہرین رضائی
 او منظور می داشتند لهذا ہندو را روج یافتہ بمنصب سرشکر و خطاب خلیل
 خان بیک حملہ رایت بلند باجمی افراشت و سبج نگین خود این کردہ بود بیت
 زالتفات بادشاہ و بیڈت روشن دان گشت ابراہیم سرشکر خلیل اللہ خان
 القصہ ابو الحسن تانا شاہ مرید شاہ راجو صاحب است و انتخاب پیرزادہ
 حسین شاہ ولی قدس سرہ است نسب نامہ پیر شاہ راجو حسینی قدس
 سرہ بن سید شاہ اسد اللہ بن سید شاہ صفیر اللہ بن سید راجو بیج پوری
 بنزاد حسین شاہ ولی قدس سرہ بن سید اسد اللہ بن سید صفیر اللہ ثانی
 بن سید اسد اللہ بن سید عسک اللہ بن سید صفیر اللہ دکن بن سید
 محمد اکبر بن حضرت سید محمد یوسف حسینی بندہ نواز قدس سرہم و سید راجو
 حسینی صاحب پیش از جنگ عالمگیر با قلعہ گو لکنڈہ در سنہ ۹۶۷ ہجری ہجرت
 حق پیوست در گبندی کہ در حیات خود احدث کردہ بود بہنوز بانام زید
 بیرون فتح دروازہ جنوب رویہ شہر واقع است مد فون گردید حضرت
 علیہ ہنگامیکہ رایات عالمگیری پرتو افکن مرز بوم کن گردید نخستین بہ خیر
 بیجا پور بوجہ بہت گماشت و شہزادہ محمد اعظم را عا اگر ان چہ تہ کشایش
 بیجا پور تعین ساخت چون ہمہ بابتہ او کشید عالمگیر بادشاہ از او رنگ آباد
 یا حمد نگر و از انجا بہ شولا پور نہضت فرمود و رانجا نوشتہ ابو الحسن بنام
 وکیل او کہ در لشکر فیروزی بود بحبس از نظر بادشاہ گذشت بدین مضمون

که تا حال مراسم بزرگی می نمودم حالاکه ایشان سکندر عادل شاه را تیمم
 داشته بجا پور را محاصره نموده کار برو نیک ساخته اند و جب اندک که سوا
 جمعیت موافق بجا پور را حبه سبها مرطبه بالشک و بشمار جهت کمک کمر می برند
 و و یا بسواری خلیل الله بیگ حمله خیل سوار جوار سر که گذار تعین نمایم می بینیم
 که ایشان که ام که ام طرف مقابل و مقابله خواهند کرد و بموجب مطالعه این
 خط نایره غضب سلطانی بالنهاب آند و بر زبان گشت که ما گوشمال یک
 جنبی فروش متمول سازنگ نواز را موقوف ساخته بودیم حالاکه ماده خود
 بیانگ آند جای توقف نماند با وجود تعویق مهات بجا پور بادشاه زاده شاه
 عالم بهادر و گوگلیاس به استیصال ابوالحسن مامور گردانید خلیل الله خان
 باتفاق شیخ منہاج بارستم را و با عزم زاده ما دتا و نیکنا باستقبال شاه زاده
 شافت در سواد قصبه سیٹرم و ملکیہ چند نوبت آتش محاربه فیما بین متعل
 گردید و لادران طرفین داد و مدی و شجاعت دادند آخر الامر میتم فتح و ظفر
 بر پرچم لوائی عالمگیر و زید آخر شهنشاه عالم بهادر که با خلاق حمید
 متصف بود پیغام کرد که سیٹرم و ملکیہ و برگنه ناکا دی که درین ایام برگنه
 حیات پور شهو را است و برگنه اڑکی و کوکو رونی که برین فوج بادشاهی متصرف
 شده است پیشکش بادشاهی نمایند عرض داشت سفارش شما بحضور
 بادشاه مرسله داشت صلح می کننم خلیل الله خان که شیوه پورش
 داشت قبول کرد اما شیخ منہاج و رستم را و دیگر جهالت پیشگان گفتند
 این پرگنات به شمشیر ابدار و نوک سنان کارگردار بادا بسته است
 و جنگ را آماده ایم باز کارزار و صف را سئو بمیان آند و ران روز
 توپ های بسیار که با فوج تازه از نزد ابوالحسن رسیده بود جنگ

عظیم شد از اول روز برآمده مسرکه کارزار شعله ور بود و بعد از آن دکنیان رو بر تاختند
 و فوج بادشاهی تعاقب کنان ناپاکچه ایشان رسید غلغلہ عظیم در لشکر دکن اقامت
 شیخ منہاج دو کس را بخدمت شاہ زادہ فرستاد پیغام کہ کہ ضابطہ بادشاہ
 سلف چنانست کہ دست تاراج بنا سوس مردم در از نمی کنند اگر سہ
 چہار گہری فرصت دہند از قبایل خاطر جمعی نمودہ باز بمقابلہ پروازیم شہنشاہ
 بامروت تلوار بمیان کشیدہ سزا دلان را بر اے سنع دست درازے بال مردم
 و عیال ایشان تعیین فرمود دکنیان قبایل را بر فیضان و سپیان سوار نمودہ
 طرف گہری کہ نزدیک بود روانہ ساختند و بوقت سہ پہر باز بشکوہ تمام جلوی
 مقابل فوج بادشاہ آمدند و مردوات رستمانہ از مرد و جانب بظہور آمد جمعی
 از طرفین بقتل ہایا ز پا در آمدند و از جانب دکنیان شیخ منہاج و رستم با دو گنجی شدند
 پنج سوار دیگر از جانبین زخمی ہائے کاری برداشتند و از مردم بی نام و نشان
 بسیار گشتہ شدند چون شام شد برگشتند و در همان شب در سرداران دکنی
 تفرقہ افتادہ لہذا فوج دکنیان متشر شدہ روی جانب حیدر آباد آورد و وقت صبح
 خبر آوردگی آہنبا سیم شاہزادہ رسید حکم بنواختن شادیانہ و تعاقب نمودن
 آہنبا سیم نمود چون دکنیان پیش ابوالحسن آمدند خلیل اللہ خان را بنا سازی
 متہم ساختہ ہر سیمت را از جانب او دامنودند و ناپائندہ نیز ذہن نشین سلطان
 ابوالحسن ساخت کہ او رجوع بشاہزادہ آوردہ ارادہ نوکری آنطرف دارد
 بنوع بادشاہ زاید طبعہ نمودہ کہ فکر مقید نمودن بل بقتل آوردن او قہاریا
 خان مذکور را گہی یافتہ بنا چارہی در خدمت شاہزادہ شتافتہ در سال بکہزار و دویست
 شش ہجری آخر از دست شاہزادہ نمودہ بمنصب شش ہجری ذات
 و شش ہجری سوار و خطاب مہتاب خان ممتاز گردید و ہمین سال در شولاپور

باستان بوسی عالمگیری پیوسته با خام خنجرار رویه و دیگری عطابا اختصار
 یافت القصه چون خبر نزدیک رسید شانهزاده لمحق شدن اندر خان باوشا
 انتشار یافت سلطان ابوالحسن بتغیر گشته مخفی اول شب با جمع از خدمه محل
 و صندوق های جوهر و سون و اشرفی با هر چه به جلدی توانست با خود گرفته
 رو به قلعه گوکنده نهاد و باقی همه کار خانات بادشاهی مال تجار که زیاده
 از پنج کروز رویه خواهد بود معه ناموس سپاه و رعایا در شهر ماندن خبر
 در آن شب قیامت عظیم بر ساکنان حیدرآباد بر پا گردید و چندین هزار اشرفا
 که فرصت سواری و برداشتن مال و اسباب نیافتند سر اسیمه گشته دست
 زن و فرزند گرفته بجانب قلعه گوکنده راهی شدند و اکثر زنان را فرصت بر قله
 پوشیدن نماند پیش از آنکه بادشاه خبر رسد و با نشان و غارتگران شهر
 دست بغارت و تاراج دراز نمودند و تمام شب غوغای عام بود بسیار
 از پسران و دختران مردم و مال و اسباب اکثری بدست تاراجیان افتاد
 القصه مردم شهر هزار خرابی عیال و طفل خود را بقعه گوکنده رسانیدند
 وقت صبح قرار ابوالحسن و خابے شدن شهر و هنگامه شبانه امراض شانهزاده
 که بفاصله شش کروزه فرود آمده بود رسید شانهزاده این فتح غنیمی را که بسیار
 متصور بود در یک شب بوقوع آمد غنیمت عظیم دانسته بسیار خوش و خرم
 گردید فی الفور تقارخانه نوخت از آنجا بوی حیدرآباد کوچ کرد مردم غارتگر
 پیشتر از رسیدن لشکر شانهزاده بشهر آمده چه در شهر و چه در دولت خانه بادشا
 ه چه در محله و بازار با آنچه که بنظر درآمد از اموال بادشاه و امرا و تجار لکو
 از زر و نقد و اقسام جوهر و ثیمار و زیورهای گران بها و قمشه و فیلان اسپان
 همه غارت نمودند و قالین های بگلین که برداشتن آن تنغیر بود و خنجر و شمشیرها

بریده پارچه پارچه از دست هدیه می ربودند و آن قدر زن و فرزندان
 و بنود با سیری رفتند که شرح آن نمی توان کرد و سپس از آن شاهزاده
 نیز داخل شهر شده بفرار و داخل محل سراسر باده شاه کردند آنچه در سالها
 و ماه ماصورت گیر و در یک روز بوقوع آمد شاهزاده شکر ملک بخش حقیقه بجای آورد
 چون تاراجی شهر آگاهی یافت سزاواران تعیین نموده در منع آن کوشید
 فاما فایده نه بخشید آخر الامر کوتوال لشکر امامور سرمد که باتفاق دیوان باو
 چهار صد و پانصد سوار با خود گرفته در گرداوری و ضبط بقیه تاراج کار عاجز
 ابو الحسن و غیره پروراند و بعد از آنکه مستاد نامی ابو الحسن نهر ارج و نیاز پیام
 التماس عفو جرایم کرد و نزد شاهزاده آوردند آنها گفتند که چون بلده در اختیار
 شاهزاده آمده است برای منع تاراجی خلق اند حکم عالی به تقدیر شرف
 یابد شاهزاده علم عیان سزاواران شدید برائے خبر و منع تاراجیان و گوشمالی
 جمعی که آتش می زدند تعیین سرمد و ازین تقدیر اگر چه اندک اطفائی نایز
 فتنه و فساد شد اما تاراجیان ممنوع گشتند و بعد از آن التماس ابو الحسن
 تقبیل بر نگلیف که بمیان آمد از حد گذشت و قریب هشتاد هزارهون نقد
 و جنس ابو الحسن بضبط سرکار درآمد باده شاه را بر حال او و بیاگان بلده رحم
 آمد و التماس او بشروط چند قبول نموده سرمد که بخدمت باده شاه عالم
 ستان معروض داشت شیفع جرایم میوم و از جمله آن شرط که بمیان
 آمد قبول و پیشکش یک کروڑ و سبب لک روپیه کسائے وجه مقرری مهر سال
 و مفید و بیدخل ساختن ماونتا و نیکناک مایه فساد و باعث خرابی حیدر آباد و
 دوست برداشتن از کهتری و سیڑم و کوهی و دیگر محلات مقبوضه که در تصرف
 فوج باده شاه می آمده بودند پوشیده مباد که پیش ازین در فرمانیکه بنام

سعادت خان وکیل بادشاهی صادر شده مندرج بود که اگر چه افعال فتح آن
 ناعاقبت اندیش یعنی ابوالحسن از احاطه تقریر بریر و نیست اما از صد یکی و از
 بسیار اندک که بشمار می آید زمام اختیار ملک و سلطنت بکف اقتدار و و کاف
 فاجر ظالم نیکنا و مادی و نادر و لون و سادات مشایخ و فضلا را مغلوب او ساختن
 و در ترویج فسق و فجور علانیه به نهایت مرتبه کوشیدن و خود مرتکب کبایر
 گشتن و مستغرق باوه پرستی بودن و کفر را از اسلام و ظلم را از عدل و فسق
 را از عبادت منسحق نمودن و در اعانت کفار صحرایی سیئه سنهای جهنمی
 و قیقه فرونگذاشتن و خود را در نیاده نژد خالق و خلق که در سطح معاشرت
 کفار صحرایی که بعضی الهی واقع شده مطعون ساختن و باوصف رسیدن منان
 بصحبت امیر محبوب مردم فهمیده ادب دادن و پنبه غفلت از گوشش
 نگشیدن و در ایام یک لک هون نیازگی نژد سبها فرستادن و بفرط
 غروری و مستی باوه ناکامی پیودن و امید رستگاری در هر دو جهان داشتن
 مصرع زهی تصور باطل زهی خیال محال، فرمان بدستخط خاص عالم گیر بادشا
 آمده بود در مفید داشتن آن دو بر بهمان ماده فساد که مدار ملک و ادب و دین
 مثل خلایق ابوالحسن بود بعضی سرداران عمده و خدمتگاران مثل مرزا و صاحبان روستا و کافر و فاسق
 تنگ بود و بدینکه ابوالحسن اطلاع نمایند زبانی بعضی محران از نوکران بهم و دسار که بطریق یافت
 آن بدینان نمی پیودند و در باطن خود بدل بودند چنانکه شارت قتل نمودند پس حالتی که آن هر چه کار
 اجل رسیدند و یک تنه متصل دیوار و جهت مشورت تازه شسته بودند بر سر تپه سید هر دو
 را از تن جدا کرده و محبوب مردم فهمیده نژد شانزده فرستادند شهنزاده خوشدل شده
 عرض داشت مشتمل بر مقرر شدن صلح با سلطان ابوالحسن بجناب شاه عالمگیر
 فرستاد و بحسب ظاهر منظور نظر گردید چنانچه سعادت خان را که دیوان فوج

خان جهان بہادر پور و بیجا پور برائے تحصیل زیر پیش باقی سال سابق
 و حال تاکید شد و در خفیہ شاہ عالم و خانبہان بہادر طلب حضور شد القاصہ
 چون گرائے غلہ و کم یابی گاہ در لشکر شاہ زادہ از صدر و داد خواستند
 کہ تار سیدن جواب عراض دیگر بگوہیر رفتہ انتظار حکم کشند درین میر
 محمد اٹم سپہر تفضی حیدر آبادی کہ بعد نزول ریایات عالیات خجستہ بنیاد
 خود را منہ سپہر سعادت ملازمت رسانیدہ مورد عنایت گردیدہ بود سپہر
 سید عبدالکریم و چندے دیگر از بندہ با فوج شاہی قدرے جواہر خلعت کہ
 برائے ابوالحسن التماس بموجب شانزادہ مرسل بود نزد یک حیدر آباد رسید
 چون زبان زد خاص و عام شدہ بود کہ فرستادن خلعت و جواہر محض
 فریب است سرداران ابوالحسن مثل شہزہ خان و عبدالرزاق لاری
 برفرج قاپوہ بادشاہی تا خندہ از آنکہ انہا غافل بودند از جانب شہزادہ گل
 نہ رسید میرا ششم و بعینے سرداران زخمی شدہ دستگیر گردیدند و شاہ عالم
 بسبب شدت گرانی غلہ از حیدر آباد کوچ کرد بگوہیر رفتہ اقامت گزید درین
 ایام قلیج خان بہادر عرف عابد خان بموجب حکم عالی بہ شہرت تحصیل زیر
 پیشکش با فوج شالیستہ نزد شانزادی رسید شانزادہ طلب حضور شد بادشاہ
 بنابر امید از ہم سجا پور ریایات ظفر افراشت و بتاریخ نسبت و حکم شعبان
 سوادیجا پور متصرف خیام ظفر فرجام کرد و ند شاہ عالم و روح احمد خان و غلام اللہ
 خان بہادر فیروز جنگ خلف عابد خان بہادر و دیگر امرائے نامدار برائے
 مدد اعظم شاہ و حجاز بہ و حجاز و بیجا پور مامور شد نہ ہر یکے جوہر شجاعت و تضرع
 آن قلعة ظاہر می نمود چون از ساعی حمید غازی الدین خان بہادر فیروز جنگ دیگر
 بہادران بانام و تنگ عرصہ بر محصوران و سرداران سجا پور تنگ کردند

و از رسیدن غده و آب مردم بسیار تلف شدند شتر زه خان از زمانی
 سکندر عادل شاه امان خواسته در اوایل شهر ذی قعدة هجری کند
 قلعه بخدمت شاه عالمستان حاضر ساخت و سکندر عادل شاه مقید گردید
 صدای شادمانه بلند آوازه گشت مدت محاصره بجای پور سه نیم ماه بود بعد از آن
 فتح یافت حکم شد که سکندر عادل شاه را قلعه دولت آباد بروی باغ از نگهبانان
 و قراقرق کفاف او وجه یومیه میرسانیده باشند و بندوبست بجای پور بروج الله
 خان بخشی با اتفاق سید عبداللہ خان مفوضت بنیر حضرت خواجہ بندہ نواز
 سینی قدس سرہ از آنجا کوچ کرد بنام ابوالحسن و سعادت خاں صاحب آباد
 فرامین شمل بر خوف و رجاء رسانیدن از پیشکش بتاکیه تمام ابلاغ نمود
 و ضعیفہ بمعادت خان شرف ترقیم یافت که مابد دولت غرض تنجید آباد داریم
 و رین روز رایات جهان کشا با کظرت منوجه خواهد شد و تحصیل رستی تمام بکار روه
 سادات خان ابوالحسن را امیدوار تو جهات و عنایات بادشاه ساخته برای وصول
 پیشکش منراولی نمود چون ابوالحسن در الوقت انقدر زر نقد داشت سادات
 خان پیغام نمود که زر نقد دین وقت موجود نیست می خواهیم که از جوهر و جہنس
 مرصعہ کہ در خانہ موجود است جدا نموده حوالہ او نمایم بعد چهار پنج روز ادای زر نقد
 نموده زیور بار ما خواهیم کرد و انوکالت پناه بعد رسیدن زیور کہ چهار چند از پیشکش
 خواهد بود رسید پیشکش بمهر خود بدیند با عرض داشت خود کہ معشتی ماے
 سیوه و فواکہ میرود و مدفوف کرده بخدمت عالمگیر بادشاه میفرستیم سعادت خان
 بکرو حیلہ قرار مدار کرده ابوالحسن و سعادت خان آن زیور را معہ بہنگلی ما
 فواکہ از طرف خود نیز میفرستاد ہمراہ بہنگلی ماے ابوالحسن بخدمت عالمگیر
 بادشاه فرستاد و یک دو روز بران نگذاشته بود خبر رسید کہ بادشاه

کوچ بکوه حیدرآباد می آید ابو الحسن باستماع این خبر پیش ربا بعد از خان
 پیغام کرد و الحال پاس کلی بجز رسید و توقع عفو جرایم مانند خوانچه زیورامانت
 مارادالپس و هندرسادات خان جواب داد که برای حق نمک و پاس قدامت
 با وصف اطلاع اراده بادشاه به تسخیر حیدرآباد و نظر نمک حلالی خوانچه ماسه زیور
 سجدت بادشاه عالمستان فرستادم حالا بعوض آنخواجه ماسه و جانم ضحی
 است و قدیمی نام بادشاه است بر سر این مقدمه شورش و هنگام میبایا
 آمده ابو الحسن فرج بروخانه صاحب تعین نمود و سادات خان پیغام داد
 که درین ماده اگر چه حق بجانب شماست و من از جان خود دست برداشته
 خوانچه مانند بادشاه فرستادم لیکن از کشتن من بادشاه راجحت بر شما
 خواهد شد و هیچ وجه امید و احتمال عفو جرایم نخواهد کرد و اگر من زنده ام
 احتمال عفو جرایم باقیست سلطان ابو الحسن نظر بر عواقب امور داشته
 عذرشش مسوع داشت و دست از مزاحمتش باز داشت بلی بنا بر صلت
 سعادتمنا طلبیده به نسبت سابق زیاده تر اعزاز نموده اخیرین گفته خدمت
 و جواب هر صعب با و مرحمت نمود و الله صله بعد از آنکه ابو الحسن مایوس گردید شیخ
 سنهاج شریزه خان و مصطفی خان عرف عبدالرزاق خان لاری و دیگر سرداران
 فرج را با جمع جنگین با استقبال بادشاه فرستاد چون بدو منفرق حیدرآباد و غالباً
 فرج بادشاه شدند درینوقت عریضه غازی الدینخان بهادر و نیزه و جنگ بعد از
 فتح بیجا پور بوسی تسخیر قلعه ابراهیم گره مامور گردیده بود و مشتمل بر شوره فتح القلمه روانه
 شدند خود بطریق میانرا بحضور رسید از انتشار این خبر بای ثبات سرداران
 ابو الحسن از جا لغزیده پس پاشند و ۲۴ بیح الاول ۹۸۱ هجری بیک
 گروه حیدرآباد و نزول اجلال شده حکم به تقسیم مویچال و برآمدن سرج

و با طه شرف نفاذ یافت و رین اثنا فوج ابو الحسن با طرف لشکر آمد و جنگ
 پیوستند و مردم قلعه نیز بجانب لشکر بادشاه شروع و سر وادان توپ با آنها
 نمودند و خواجه ابو الککارم با بعضی مغلان و سادات پارینه رزمی شدند و بعد
 از آن و کهنیان روز از مقابلہ بر تافتند بالجمله بعد تعین مورچال و نرسیدن
 فیروز جنگ بہادر حکم بکنیدن نقب و بستن دمدہ بعد و پیوست و ہر روز
 جدال و قتال بوقوع می آمد و رہان ایام محاصرہ را حکم شد کہ توابع محصورین را
 کہ بیرون دیوار قلعه ضرر و آندہ اند بردارند قلچ خان عرف عابد خان پدر غازی الدین
 فیروز جنگ کہ بعد مغفرت تائب نواب آشفجاہ مرحوم باشند در آن داریو
 یورش نموده قریب دیوار قلعه رسید ناگاہ گولہ رنبرگ قضا از بالا سے
 قلعه بر شانہ اش خورده دست را جدا ساختہ آواز آنجا اسپ سوار باستقلال
 تمام بگیریہ آمدہ جراحان را طلبیدہ جراحان از شانہ او ریزہ ہائے استخوان
 چپیدند او بہ استقامت پہلوزدہ بے چین چنین با حاضران در سخن بود
 ذار و دم دست قہوہ می خورد و میگفت بخیرہ روز خوبی بدست آمدہ روز دهم
 بموجب حکم بادشاہ برای دلجویی او اسد خان آمدہ او بموجب معمول تعظیم
 دادہ باو در سخن شدہ و گفتہ ہجو ما صد غلامان نثار قدم بادشاہ باد۔
 متہائے از زوی سن انت کہ بندہ زاوہ بجای من سرفرازی یابد اسد خان
 خلف ارشد و غازی الدین خان بہادر را بحضور فرستاد تا از حضور بادشاہ خلعت
 منصب او و اضافہ منصب خود سرفراز شدہ آمد آنجا ب خلف را خلعت دیدہ
 شد و شد اسد خان را وداع کرد و بروزہ رضوان خرامید متصل میدان
 قلعه مذکور مدفون گشت رحمۃ اللہ علیہ القصہ ہر سفتہ ملک ہر روز بسی بہادران
 مورچال پیش میرفت پس از آن قلعه والہ با بمیدان کم بے آمدند بلکہ شہینہ

و شیخ نظام اکثر از زمان ابوالحسن با ستالت با دوشاه حقوق ولی نعمت قدیم
خود بطاق نسبان نهاده رو بدرگاه بادشاه آوردند شیخ نظام بعد از استیضاح
شش هزار ری پنج سوار خطاب مقرب خان اختصاص یافت و از جمله
نوکران عمده ابوالحسن کسی که با شیخ قلعہ از ابوالحسن رو تافت یک روز بمقتضای
قلعہ تردد مردانه نموده در جمہای کاری برداشت مصطفی خان عرف عبدالرزاق
لاری کہ بود نمک حلائی در فاققت او مشہور عام است کہ با وصف و عدہ و عید
عالمگیر از فاققت ابوالحسن رو تافت مصحفہ خدا کند کہ چون عبدالرزاق با دفریق
بالجملہ مدت محاصره کہ قریب نہ ماہ با ستاد کشید از کثرت ذخیرہ و باروت
و اسباب قلعہ واری کہ در قلعہ بود بلا تفصیل از دور و دیوار برج و بارہ قلعہ گولہ
توپ و زنبورک و مال و حقہ آتشباری بجانب لشکر بادشاه می ریختند و از
آتشباری و آتشکاری و بر خاستن دو باروت و غیرہ تاریکی آنچنان بود کہ
روز از شب ممتاز نمی شد و ہر روز بنیدہ اسے کار طلب بادشاہی بمجرع من تلف
می آمد و زخمی میگردد و بدینہا و ران فوج بادشاہی تردد ان نمایان بر روی
کاری آوردند خصوصاً فیروز جنگ و صف شکن خان پسر قوام الدین خان داروغہ
توپخانہ و مہتاب خان و چند بہادران پیشتر از دیگران جانفشانی میکردند
چون از اعیان عبدالرزاق لاری و عبدالقدخان پنے کسی دیگر رفیق ابوالحسن
بود و موافقت نموده بنیام فرستاد کہ قلعہ از و بدست آید و از ترغہ بان طرف
کہ از ضرب توپ ہلکتہ و ریختہ شدہ نشان داد و وعدہ باز نمودن در و از پی
نذکر کہ از قبضہ اختیارش بود بمیان آورد پس پاسے از شب ماندہ روح
و مختار خان و رستم خان و جان نثار خان و صف شکن خان با دلیران
گروہ حیدر بابا و نزول اجلال شدہ حکم بقیم مورچال و برآمدن شرج

داخل حصار شدند و شاهزاده محمد اعظم شاه با فوج خود بطرف دروازه ناکور که کبره کے
 نام وادہ آید عبداللہ خان پنی حسب الوعدہ دروازہ را بکشا و شاهزادہ بہ بند
 و نشان زن مردم خود پرداخت صبح چون صدائے مفتوح شد تعلق بلند شد و بلند
 خان لاری اطلاع یافتہ و فرصت بستان کمروزی نمودن اسپ نیافتہ بر پشت
 اسپ چار جامہ سوار شدہ با فوج عالمگیری چنان جنگ کرد کہ دروازہ زخم کار
 برداشت اگرچہ از ان در طہ ہلاکت نجات یافتہ باز دیگر حیات یافت اما بوقت
 بیہوشی بر پشت اسپ باختیار نماند کسی اورا بشناختہ نجات اش بر دو بالجمہ چون
 صدائے دار و گیر بجمع ابوالحسن رسیدہ و او از جرعہ و فزع اندرون و بیرون
 برخاست ابوالحسن با استقلال مزاج خود و بتسلی خدم محل پرداختہ و او از
 حرم محل و دواع خواستہ بدیوان خانہ آمد و چشم براہ مہمانان ناخواندہ داشت
 چون وقت طعام خوردن اور رسیدہ بود طعام کشیدن تا کید فرمود و بعد از آن
 روح اللہ خان و ممتاز خان و مردمان دیگر رسیدہ سلام علیک گفتند
 جواب سلام گفتہ تعظیم وادہ سر کرام از گرم خویش بفضاحت کلام مشکل گردید
 چون بجا دل خبر طعام کشیدن او درو از امر ایان چیزے خوردن خواستہ تکلیف
 ہم نمک شدن نمود و مختار خان با یک کس دیگر شریک طعام گردید و روح اللہ
 خان از روی استعجاب پرسید کہ این کدام وقت طعام است ابوالحسن
 گفت وقت چیزی خوردن ہمین است زیرا کہ از بارگران سلطنت نجات یابم
 این بارگران بر سر دیگر رفت سبکبار شدیم انقص بعد از فراغ طعام اسپ
 سواری طلبیدہ با اتفاق امر کہ مالہ دار از اطراف روضہ گرفتہ بودند سوار گردید
 چون نزدیک شاہزادہ محمد اعظم شاہ کہ بر دروازہ قلعہ خمیہ مختفرا فرستہ فرود
 آمدہ منتظر قدمش شستہ بود رسیدہ مالہ مر و ایدگران بہا کہ در گلوے

خود داشت برآورده در گردن شاهزاده انداخت شاهزاده قبول نموده دستبلی
 بر پشت او نهاد و تبلی فولاد با بخت باو شاه عالمستان آورد و حضرت خدیو
 با و سلوک می کرد و طور سلاطین خطا بخشش و پوزش پذیر باشد نمودی آنکه روبرو
 طلب فرمایند از او اگر ارم نگه داشت خمت خان عالی تاریخ این فتح صنعت
 تمهید و تصریح این رباعی اینکه اول اعدا و چار محل گیرند - و عدد ابو الحسن قایم کننده
 بعده اعدا و ابو الحسن از اعدا و چار محل وضع کند باینکه ۲۲۶ و اعدا و اورنگ زیب
 ۹ می باشد و این هر دو را جمع کنند جمله ۲۳۵ شد غله و سلک نظم کشید رباعی
 ابو الحسن داشت جابه چار محل * بدش کرده از انمیان تقصیر
 او بر درون رفت و این بجایش نشست * شاه اورنگ زیب عالمگیر
 باو شاه بعد فتح حیدرآباد و نامش را الحیا و دوست شد تا آنکه و عصر سلطنت شاه عالم
 تبدیل آن نموده فرخنده بنیاد و نامش در دفتر ثبت گردید چون پریانیک از
 قوم بنید که بدترین کفار مردار خوار اند و ریام تنجیر بجای پور و حیدرآباد و ازوه نهر ازوه
 و پیاده با سه بشمار جهت معاونت سکندر عادل شاه و ابو الحسن باو شاه
 و بستن راه رسد غله رسیده بمقابله لشکر باو شاه می شوخی با نموده بود خانه زاو
 خان سپرد و از اندخان جهت تنبیه او و تسخیر ملکشش نام زد گردید و بجای ملتی
 بجا نواز خان شده کلک قلعه شوراپور که در تصرف او بود همراه او روزه از خان موصوف
 ملاقات کرد بعد از آن بوساطت خانه زاو خان دولت ملازمت یافته بمنصب
 پنجزاری سوار سفر فرار شده برای تسخیر قلعه آوئی که در تصرف سعید و حبشی بجای پور
 بود و غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ بهر اولی باو شاه زاده محمد عظیم شاه
 مقید گشته روانه شد و نظر بر عدم پائی باقی و میسر نیامدن جاگیر با تمام غلبه همراه
 فیروز جنگ بودند عیوض جاگیر مدد خرج نقد تقریر یافت و از عقب فیروز جنگ با

بادشاه زاده محمد اعظم باچهل هزار سوار مرضی گردید و خود بدولت با فروزش گه
 عالمستان بود بند و بست فراخ حیدرآباد اوایل ربیع الثانی سنه ۹۹۹ هجری
 رایت ظفرآیت بجانب ظفرآباد میدرافراشت بعد رسیدن بهیدرآباد حسن
 را که همراه رکاب بود همراه جان شاد خان قلعه دولت آباد و آنه ساخت و دیگر سوار
 سوارانجام نمودن و امتحان و اینک مرعوب طبع ابوالحسن باشد از خوراک و پوشاک
 و خوشبوئی که بغیر عبال تواند گذرانید تاکید شدست هواراست که سلطان ابوالحسن
 تاناشاه را به چهارده سال و در طفلی گذشت و چهارده سال به تحصیل علوم و چهارده
 سال و حلقه مریدان قلندران سید را چینی قدس سر و چهارده سال به سلطنت مملکت ملوک
 و چهارده سال در حبس الکیه بادشاه و قلعه دولت آباد گویند و در ایام حسن بادشاه مغفولان فرستادند
 که بنده سلطان می نامیدند چون به سن تمیز رسید حسب الحکم عالمگیر بادشاه
 بدربارمی آمد و قتی که بدربارمی آمد نوکران ابوالحسن پیاس سوابق حقوق استقبالی
 نموده سلام بجا می آوردند و این بعالگیر بادشاه معلوم گردید از آمد و رفت و ربا
 منع نبود و نظر بند ساخت باز احوال او معلوم نیست که چه شد از آیت سلطان
 ابوالحسن تاناشاه یک چهارمحل که برکنار رود موسی تلمبه چار عمارت عالی و در
 آن حوض و در نهایت وسعت بود و دیگر گوشه محل است که سمت شمالی بلده آن طرف رود
 موسی باندک فاصله واقع شده و در وسط نیز حوض کمال وسعت گویا و ریاحه است
 سوار چون پرتاب می شد بادشاه نوازه یعنی گشتی خورد و در آن انداخته سیر میکرد
 و عمارت آن نیز در رفعت و عظمت و وسعت بے نظیر بود اکنون خراب گردیده
 و چار محل که باروت خانه ساخته بودند قدری با ستقبال باروت رفت و
 قدری به سبب طغیانی آب موسی شکست و برین ماده شخصی بیت طلوع گفته است
 اینک آنهم صبر طاقت از دل متیاب برد و پاره او سوخت آتش پاره او آب برد

گوشه محل را حوادث ایام منهدم ساختن آن یک حوض شکسته خسته آن
 آثارش مانده البقا لکن الملک العبد و قصه وفات تاناشاه نیست که چون در
 قلعه دولت آباد محبوس بود بعد چهارده سال اسبهای کبیدی آغاز شد زفته رفته بنا
 توانی کشید شبی که صبح حلت سلطان ابوالحسن مغفور بود در عالم رویا قلعه را دید که
 نقش ابوالحسن را اقلعه برآورده نزدیک مرقد شریف سید را جو قتال و
 ماجد سید محمد گیسو در از قدس سوره مدفون سازد قلعه را بعد مشاهده این رویاها
 حاضر آمده بواسطه خوابه سوره از خدمت سلطان معروض داشت که سخن ضرور
 معروض داشتن ابوالحسن در خواب گفت آنچه شمارا در خواب گفته اند بمن در بیداری
 نموده اند آنچه حکم شده است بعمل آرند پس در شب پنجمین روز و دهم ریح انانی سال
 روح پاکش بر آتش روان خرامید پس بموجب وصیت موصوف قلعه را بدون
 اندیشه آنکه بقید انزایی حکم حضور بعد وفات هم از قلعه بر نمی آرند بنار ه اش را بسوزان
 قلعه برده متصل روضه نزدیک مرقد شریف سید را جو قتال مدفون ساخت کیفیت
 وقوع حادثات بلده حیدرآباد و نایبان عالمگیر برآه بلده فرخنده نشان بعد از
 عالمگیر پادشاه بعد فتح گولکنده در ستم دل خان را بصوبداری ممالک تلنگ در
 حیدرآباد گذاشته مع ابوالحسن روانه میدگردید در آنجا اوایل ماه جمادی الاول
 ۹۸۰ هجری در سواد گلبرگ بشف نزول فرمود بعد زیارت درگاه حضرت سید
 محمد گیسو دراز بنده نوازی بنی قدس سوره هفت تمام نموده توجه به بیجا پور گردید
 او آخر ماه مذکور حوالی بیجا پور بمقرب خیام گردید چون آن شهر بنا بر وقوع حوادث
 ویران شده بود بنا بر آبادی و تعمیر عمارت شکسته حکم چهاونی فرمود در ۹۸۰ هجری
 مطابق سکه جلوس قلعه او در فی مفتوح شد و سوره شبی عادل شاه قلع را بنجا کلید
 افتاده تسلیم فرمود و جنگ نموده فرزندان خود را بحضور فرستاده که ضعیف بودند

شده بگوشه عافیت بنشست در سنه هجری مطابق ۳۳۳ جلوس و قیام عجیب
 نگاشته می شود که در ایام تسخیر بجای پورو گو لکنده طاعون و تانوعی شایع شده
 بود که هزار اخلاق غریقی بجز خاک گردیدند شش اشک دانه طاعون بر ابرو غایت
 در بغل بازیر گوشش تانهر اگر کس با میران ظاهر بگشت که همین دانه مذکور بعضی
 از اعضای انسان ظاهر گردید با صدقه چشم سرخی و حرارت تب و تاب معلوم
 می شد امید زیست آنکس نمی ماند از جمله مردم نیز شهر هزار بار در راسته و بازار
 جان میدادند بکثر کسی کفن و قبری حیده بود و در لشکر بجای پورو شکری بادشاهی
 نشست تمام قرار گرفت زیاده تر از آنکه اکثر خانها بند و زمره و دروازه با مخلو ماند و
 بلده مذکور آنقدر ویران گردیده که از هزار حقه آبادی باقی نماند و امتداد این حادثه
 عالم سوز از ابتدای است و هفت جلوس مطابق سنه هجری و او آخر سی و سه
 سال جلوس تا هفت سال ماند بعد از آن بمرو و مندر فغ گردید و ملک و کن آنقدر
 ویران گردید که تا دوازده کرده صورت آدم و روشنی چراغ نماند عالمگیر
 با شاه جابجا سراغ آبادی کنایند چون در سال اول و دوم آن به تحصیل نزد
 شد جمع کامل قمر یافت چنانکه تا حال جمع کامل بر دفتر ثبت میگردد و القصه ستم
 دل خان تا مدت است و سه سال بصوبه داری فرخنده بنیاد حیدر آباد است
 ماند و قلعه گو لکنده از حسن قلمدار عالمگیری برگرفته قبض تصرف خود داشت
 و حکومت آن هر دو مکان می نمود و عالمگیر با شاه در همین مدت به تسخیر مرثیه
 پونه مصروف بود تا اینکه در سال هجری سینه مرثیه بسی مقرب خان و کهنی
 با لکنده و له اسیر و دستگیر گشته بموجب حکم بادشاه بقتل رسید و قلعه
 ستاره که مسکن و مادای مرثیه بود در تصرف اولیای دولت درآمد اما
 بعضی سپران مرثیه هنوز بشورش و فساد بودند ملک مرثیه از وجود باغیان

بے باک پاک و صاف نکشتمه بود که خلد مکان عالمگیر بادشاه بمرض اسهال
ضعف پیری که سن شریف از نو و سال سیم تجاوز شده بود بر مقامات احمد نگر
آخر روز جمعه بخت و هشتم شهر ذی قعدہ ششمه بحری بر وضعه رضوان خرامید مرا سم
غزیت به وقوع رسید خلد مکان را در خلد آباد و در وضعه تنوره مصاف خجسته بنیاد
برده مدفون کردند شاهزاده محمد کام بخش که بن خلد مکان در حالت مرض الموت
پدر عالی ترقی و چون بدر بار می آمد بحیثیت کشمیر میرا سوار می می آورد لهذا محمد اعظم شاه
که شاهزاده گلان بود شکایت این معنی پیش زبیب النسا یکم همیشه اعیانی خود
منووده شمع نوشت عبارت اینکه سلطان کام بخش پادشاه و ارکه خود بیرون نهاده
است اگر چه تا دیب شوخی آن بے ادب کار نیست اما اداب کافی است
که رقعہ بمطالعہ آن بادشاه رسید بعد مطالعہ بر تہان شمع جواب بدستخط خاص
نوشته شد اگر این همه وسواس در خواست نشود محمد کام بخش را جائے مرض
می نمایم بنا بر آن اورا بصوبہ داری بجای روانہ فرمود و حکم شد که از حضور
نوبت نواخته روانہ شود و محمد کام بخش در نزد یکم بجای پورا قلمت و وزید بعد
رحلت خلد مکان که این خبر شایع شد سید شایان کلید قلعہ بجای پور را نزد محمد
کام بخش فرستاد و خیر برآمده بلا واسطہ پیوست بعد انقضای دو ماه که از
بندوبست شہر و اطراف خاطر جمع منووده امریان را خطابہ مناسب خطابات
خوشدل منووده و بجای پور بر سرند سلطنت جلوس منووده و شکبہ خطبہ خود
رواج داد و نظم سکہ انشت بیت

ور و کن زد سکہ خورشید جاہ ۴ بادشاه کام بخش و دین سپاہ -
بعد ہفت و ہشت سال سوار فرام آوردہ بود قلعہ گلبرگہ رسیدہ اورا نیز
سفر ساخت و سید جعفر قلعہ را منووده بقصد قلعہ و گن کہیلا کہ بعد واقعه

سپه خلد مکان در تصرف بر نیای نایک بود تا پانزده روز شهر بخار بهر بجا آورد
 و قلع را به محمد کام بخش سپرد و محمد کام بخش بعد بند و بست
 آنجا سجید آباد رسید رستم دل خان را نظر بند نموده قایض و متصرف گردید
 و کر آمدن محمد کام بخش بن عالمگیر بادشاه و قبه سعادت نور با چون محمد کام بخش
 رستم دل خان را مقید نموده بر بلده حیدرآباد قایض و متصرف گردید و در سال
 ۱۰۱۵ خلاص امیر محمد معظم شاه که برادر علائی او بود رسید که آن عزیز القدر قدم از
 وایره خود بیرون نهاد و کبر جبهت حیدرآباد یورشش کرد و رستم دل خان را که
 بند و بست بلده حیدرآباد و قلعه گولکنده و غیره ممالک تلنگ توبه خوب داشته
 خیر خواه بادشاهی بود نظر بند ساخته اند صلاح دولت بنو دیرین بهم اگر سکه
 و خطبه و کن بنام اینجانب رواج داده پیشکش مقرر می سال بسال ارسال
 مقرر می نموده باشند اختیار هر دو صوبه اختیار آن برادر سپردیم بعد از آنکه
 فرمان بنام او صادر گشت بجواب آن نه پرداخته علاوه بر آن از رستم دل خان
 عداوت جانی و ریش گرفت رستم دل خان و در فکر خود شده از سبقت خان و
 احمد خان و مقرب خان و زاهد خان و میر احمد حیدرآبادی بهم داستان شد
 فکر و ستیکه نمودن محمد کام بخش و مسجد جامع نمودند محمد کام بخش نابینا
 اطلاع یافته هر یکی را اسیر و ستیکه نموده بعد از غیر مکر بقتل رسانیده و را ملی
 محل مدفون گردانید و رستم دل خان را از پای نیل بسته و در نام شهر شهید
 کنانیده بکشت و در محل ملی مدفون گردانید و گفت این همه کیجا مانده منکر
 و ستیکه کردن من میکرد و باشند و سوا می این ستم و ظلمی که ناحق از محمد
 کام بخش بوقوع رسید امنیت که بعضی هواخواهان بد سرشت خاطر نشان
 او نمودند که معبر خان ایچی محمد معظم شاه که فرمان آورده است جمعی از سرنگ

لشکان سبب باک فرما هم کرده می خواند که در وقت قابو استیسی بآن دین
 پناه رساند محمد کام بخش از شنیدن این کلمات بے آنکه بدریافت تحقیقا
 پردار و فرمود که اسم همان ایلمی نوشته بیارند تا برای همه ما موجب یومیه
 و روزانه از سر کار مقرر کرده بد هم از شهرت این خبر سوای مردمان ایلمی
 بعضی دیگر مردم بے بغاغت سه نویسنده و حافظ قرآن و لیا لب علم و ارباب
 استحقاق که نزد ایلمی آمد و رفت میداشتند اسم خود را نیز داخل همه اربابان ایلمی
 نویسانند بعد فرمود که دعوت طعام گفته به طلبید و در وقت شب قریب
 هفتاد و پنج نفر فرما هم آمدند امر فرمود که همه را دست بسته ده ده کس را
 با مشعل با در هر محله و بازار برده بقتل رسانند از آنجمله که جوانان نوکتند بودند
 مادر آنها آمده هر چند وادیا و فریاد نمودند که اینها از رفقای ایلمی نیستند بجای
 تر سید از ملا سعید الدین سفتی پرسید او صاف گفت که بے تحقیق خون
 مسلمانان ریختن باعث ندامت و بازخواست روز جزا است جوابش هیچ
 موثر نشد و سوای اکثر علما و فضلا و اشراف و نجبار سکنه حیدرآباد و جزو و اوت
 او اندیشیده ترک ماندن بلده حیدرآباد کرده مع عیال و اطفال بجای بے دیگر
 رفتند چون معلوم شد بطرف حیدرآباد چو کیهان نشاند تا کسی بے پروا نگلی
 بیرون نرود و ایلمی بیاد شاه به نعت و ذلت مقید داشته و جواب بعبادت
 خصوصیت استیز نوشته فرستاد چون در جواب نامه بطالع محمد معظم شاه و
 با و صفیکه موسم بارش بود بقصد انتقام محمد کام بخش راهی شد چون بکابلفتح
 او جلین رسید غازی الدین خان بیاد و فیروز جنگ که در عهد خلد مکان محبوبه
 مالوه داشت محمد اعظم شاه او را صوبه دار احمدآباد و گجرات ساخته بود به سبب
 عدم استطاعت بصوبه مذکور رفته طرف شمالی برلمان پورا قامت و در زین

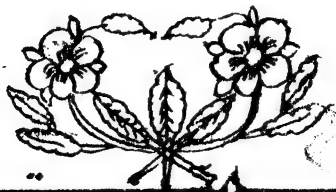
بود بعد از آنجا برخاسته راهی احمد آباد بجزارت گردیده بود دولت زمین
 بوس یافت بعد از آن بهادر شاه اوایل ماه جمادی الاول ۱۰۲۸ هجری
 در سواد برمان پوز نزول نموده همان شب باران بشدت بارید و دریائے چپ
 ستے که زیر قلعه میر و دچنان طغیانی نمود که عبور لشکر از آنجا ناپا نزنده روز متعذر
 بود فنی روپیه پنج پوله گاه بغر وخت رسید بعد مقام سه چهار روز چون طغیانی
 آب زد بکمی آورد با وجود رسیدن موسم برشکال ایام فرصت را غنیمت دانستند یک
 کوچ و یک مقام مقرر کرده از راه ملکا پور طے مسافت نموده او آخر سال الیه
 متصل قصبه ناندیروزول اجلال من استدار و در تواریخ خانخانی نوشته که گویند
 سکبه نامی مرشد سکبان قایم مقام نانک گر یا نند سمره را کاب بهادر شاه
 بادوسته صد سکبان پیاده که بعضی از آن یا بسوار بودند در رقابت بود و قصبه
 ناندیروز قف کرده چند روز نگذشته بود که دشمن ناکهانی او دوسه زخم خمد هر
 زده تا آنکه نامبرده مرد قاتل او جان بباست بر دو مرید الشش و ز ناندیروز فوج
 ساختند این واقعه در آخر ۱۰۲۸ هجری بوقوع رسید القصبه محمد معظم عرف
 بهادر شاه قصبه ناندیروز خاسته بطے منازل نزدیک حیدر آباد رسید با وجودیکه
 فوج کام بخش از سفاکی و غلبه سوادی متفرق گردیده بود زیاده از پانصد
 سوار با و نمانده بودند آنها نیز از بد سلوکی و ملاحظه خون ریزی او تنخواه یک ساله
 بطرف او داشته همه نالان و رنجیده خاطر بودند و همراه بهادر شاه قریب شت
 هزار سوار فراسهم آمده بودند و در هم شهر و قعده سنده الیه بقاصده سکه کرده
 حیدر آباد مضرب خیام گردیده بود با و شت هزاره رفیع الشان جهان پناه را بهر
 اولی مستقر کرده بود و مرخص فرمودند و خانخان را با و یگر امرای صاحب فوج
 ده دوازده هزار سوار مقرر نموده مرخص فرمودند چون مقابل کام بخش

شدند بروانگی یورش از بهادر شاه در خواستند جوایش نه آمد تا دو پیر بهین و قیام
 گذشت محمد کام بخش نیز با وجود فوج قلیل خود مقابل قیام در زیده سبقت جنگ
 تمی کرد و آخر ذوالفقار خان و خان خانان خود بر توپ خانه اش بارزده مقابل
 شدند محمد کام بخش رستم نام پاسبان قیام نموده دست بقلب کمان کرده با وجود
 رسیدن سه چهار زخم چنان داد و تهوری داد که مقابل سبست دمی بزرگ آوگر و دید که
 تیر نزل در تمام شکر بهادر شاه افتاده نزدیک بود که تیر نزل در شکر بهادر شاه افتد
 محمد کام بخش بسیار را از پا در آورده ترکش خالی کرد تا آنکه از بسیاری
 زخم و رفتن خون ضعف برو غالب آمد شکر یان از چهار طرف فیل او را در میان
 کرده و سنگیر ساختند و پسرش که بالاسه فیل رفیق پدر بود بعد برداشتن
 پنج چهار زخم گولی بندوق همراه پدر اسیر گردید و محمی السینه سپر کلان او در آن
 تیر که دست و پا بهادران می زد تا آنکه فیلبان با خواصی نشین او پاسبان زخمها
 خورده از پا درآمدند و خودشان را زخم گولی بندوق و تیر پاسبان سپر
 گشته در خود ج فیل افتاد و فیل هر دو طرف فوج می گردید آنکه همه سرداران
 بوجه اسیر شدن کام بخش مطمئن شدند هیچ کس خیال محمی السینه نه نمودند
 تا راجیان بالاسه فیل برآمده آنچه یافتند غارت نموده رسن پاسبان را برایشان
 و سقراط آنچه توانستند بریده گرفته فیل را را با گردن قیل از لشکر برآمده راه
 صحران گرفت مرتبه های شکر که براسه سجده های غارتگر و در اطراف لشکر
 بودند حکم ذوالفقار خان از عقب فیل را گرفته او را در القعه شادمانه فتح بنابر
 آمد محمد کام بخش و یک پسر فرزند نام محمی السینه را نزد خیمه شاه آورد و به
 داشتند بعد انقضا سه چهار پیر محمد کام بخش و یک پسر فرزند نام
 دویت حیات سپردند و پسرش هر دو را روانه شاهیجهان بیاورد و در وضع

بهایون بادشاه مدفون گردانید و با ظهار تغیریت دوسه روز نوبت
 موقوف نمودند و الفقار خان بهادر نصرت جنگ بر خدمت حیدر آباد
 بهمانند او به بنیمه پائیر و مفید مشغول شده در گلباگ و شاپور تعاقب پائیر و
 نمودند مفید اداره گریزان بود و در یک تنه براسه تازی خوردن مشغول بود
 تازی فردش او مناع و اطوارش و ریافت بدلا و رفان خبر کرد و لا و رخا
 مردمان را فرستاده او را اسیر و دستگیر کرده به بلده حیدر آباد آورد و بدن
 او را پاره پاره نموده بر دروازه های بلده حیدر آباد آویختند بهیت
 و دهقان سال خورده چه خوش گفت با پسر و کای نور چشم من بچه رو شسته بدروی
 و کاشرا لا مرا آورده که بعد چندی صوبه داری انجام با نظام صوبه داری و کن بنوا
 نظام الملک اصفیاء مقرر شده و در سال سویم جلوس محمد بن سیر
 بتغیر نیابت صوبه داری و کن که از سید حسین علیخان باره مقدر و مفوض گشت
 به نیابت سید حسین علیخان صوبه داری حیدر آباد و مبارز خان بهادر عمده الملک
 مقدر و مفوض گردید بعد از ده سال نواب مقدرت نایب نظام الملک اصفیاء
 از صوبه داری مالوه غرم تسخیر ممالک و کن گردید بعد جنگ و قتل دلا و علیخان
 صوبه خاندیس و صوبه خجسته بنیاد و برادر غیره به تسخیر و آورد و بعد از آنکه بعد
 قتل سادات بار به باست قتل محمد شاه بود قوی آمد انجناب بعد و ملت خان
 دوران طلب حضور شده با مرد وزارت کل بادشاهی شهر فزاری یافت
 بعد چندی بعد زما سازی آب و هوا و دلی خلف خود غازی الدین خان
 بهادر به نیابت خود با مرد وزارت داشته از پیشگاه بادشاهی بهادر و احصا
 شد و در خدمت خلعت یا طره الماس که بادشاه بر سر داشت مرحمت گردید
 و لوازم نصرت حیدر آباد و فرستاد و راه ذی قعدة ششم ملبوس مطابق مسالک

رونق افزای مجسمه بنیاد گردید از اینجا نامه شعری بر خلاص و نصیاح به
 مبارزخان نوشت چون او با فوج کثیر باراده جدال و قتال را ہی بود
 با وصف رسیدن نامه بصحت امیر مراجعت را عاودانسته مرحله میاگردید
 در لشکر کثیره که مصاف بالاگهاط و برابر است رسید تلافی مشربقین
 دست داد و محاربه عظیم بوقوع آمد پیر روز باقی مانده بخت و سیوم محرم
 ۳۲۰ هجری روز جمعه مبارزخان دست و پا کئے بهادرانه زده با اسعد
 خان و مسعود خان پسران خود بقتل رسید و نسیم فتح مظفر بر پرچم لوی
 اولیائی دولت و وزید علی نواب نظام الملک آصف جاه در ۳۲۰ هجری
 تمام دکن از آب زبده که بامین هندو دکن واقع است تا انتهای صوبه
 بیجا پور و حیدرآباد که بدریاسکے شور پیوسته قلمرو چندی تا جداران دوی
 اقتدار بود در قبضه اختیار این سکنه منش اسطو تدبیر و راه خود محمود
 خان و حامد او و خان پسران مبارزخان مرحوم که ز منهای کار سی برادر
 بودند نظر بند و مستند ساختند و خود بدولت و اقبال بخت حیدرآباد متقدم
 فیروز دندی نشاند چون نزدیک شهر رسیدند بلا حظ تاراجی شهر بیرون
 بلبله فرود آمدند و از روی عاقبت اندیشی شهر را به معتقد خان سپرده
 به بند و بست ممالک اطراف پرداختند و خواجه احمد بن خلعت مبارزخان مرحوم
 بنا بر جشن طوسی به نیابت خان پدر مرحوم در شهر بود پیش از تشریف
 او همی انجناب بلا حظ ناموس خود با جمیع پرورگان محرم تمامی احوال و قتال
 در پناه گوگنده شخص گشته بود با اتفاق هذل خان خواجه سراسر کار خود
 که از سالها قبله اینجا بود باستحکام برج و بارو کوشید منتظر وقت نشسته
 بود انجناب از راه و در اندیشی تسخیر آن قلعه دیر کشار ابر وقت دیگر موقوف

داشت تا آنکه بنا بر استمالت محصورین دلاور خان نصرت جنگ خلع مبارز خان
که بر فاخته انجناب بود و دقتش بجانخواجه احمد خان بود و قلعہ مذکور فرستاد
او با استمالت محصورین پروخته خواجه احمد خان را همراه خود آورده بشرف اندوز
قدسی ملازمست گردانید قلعہ گوکنڈہ بلا فرمان معتمد سپرده پسران مبارز خان مرحوم
را بنوازش خلعت باد خطاب با سرفراز فرمودند باقیامانده در خور حال شمول عطف
والطاف گشتند اوایل سال که ۱۲۳۱ هجری بود نهایت ۱۲۳۲ هجری است
در تصرف اولاد آصف جاه است و درین ایام منیمت فرجام عالمیان مارب
جهان پناه ظل احد نظام الملک آصف جاه بهادر نظام الدوله حضرت میر نصرت
علی خان بهادر فتح جنگ سپه سالار خلف مغفرت منزل سکندر جاه جن حضرت
غفران آتاب میر نظام علی خان بهادر بن نواب آصف جاه مغفرت آتاب علیه حرکت
والرفوان به بسند نشینی این ممالک سایه افکن شاهی آصف جاهی و بر ساری
خروجان کشاد عقل عالم از ممتاز این عصر است از تاریخ که انتخاب عالمیاب
روز جمعه بیستم ماه ذی قعدہ ۱۲۳۲ هجری بجای والد خود جلوس نموده اند دولت
آصفیه از سر جوانی گرفت مولف دعا گوئی طالب علم خواص بحر علوم و جمیع پانی امید
شفاعت محمد قادر خان منشی و تاریخ جلوس انجناب گفته بدیت
ناصر الدوله چو بر تخت سکندر آمد گفت که تاریخ جلوس خورشید



میر تصدق حسین تحریر نموده شد

ردوق افزای مجسمه بنیاد گردید از اینجا نامه مشعر بر اخلاص و ضیاع به
 مبارزخان نوشت چون او با فوج کثیر باراده جدال را پس بود
 با و صف رسیدن نامه بصحبت امیر مراجعت را عار دانسته مرحله پیمای گردید
 در لشکر کثیره که مصاف بالاگهات و برار است رسید تلافی نشد یقین
 دست داد و محاربه عظیم بوقوع آمد پیر روز باقی مانده بخت و سیوم محرم
 ۱۳۰۰ هجری روز جمعه مبارزخان دست و پا سبک بهادرانه زده با اسعد
 خان و مسعود خان پسران خود بقتل رسید و نسیم فتح مظفر بر پرچم لوی
 اولیای دولت و وزیر عمل نواب نظام الملک آصف جاه در ۱۳۰۰ هجری
 تمام دکن از آب زنده که بامین هندو دکن واقع است تا انتهای حدود
 بیجا پور و حیدرآباد که بدریاسی شور پیوسته و قلمرو چندی تا جداران و دوی
 اقتدار بود در قبضه اختیار این سکنه منش از سطو بدید و آمد خواجهمحمد
 خان و حامد افند خان پسران مبارزخان مرحوم که ز منهای کار سی برادر
 بودند نظر بند و مستند ساختند و خود بدولت و اقبال سمیت حیدرآباد وقت
 فیروزندی نشاند چون نزدیک شهر رسیدند بلا حفظ تاراجی شهر بیرون
 بلبله فرو دادند و از روسی عاقبت اندیشی شهر را به مقتدر خان سپرده
 به بندوبست ممالک اطراف پرداختند و حاجه احمد بن خلعه مبارزخان مرحوم
 بنا به مشین طوسی به نیابت خان پدر مرحوم در شهر بود پیشین از تشریف
 اوردی بجناب بلا خطه ناموس خود با جمیع پرورگیان محرم تمامی احوال و احوال
 در پناه گوناگنده شخص گشته بود با اتفاق همدل خان خواجہ سر اسے سرکار خود
 که از سالها قلعہ اینجا بود با مستحکام برج و بارو کوشید منتظر وقت نشسته
 بود و بجناب از راه و و راندیشی تسخیر آن قلعہ ویرکار ابر وقت دیگر موقوف